

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)

از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی



تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)

از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

فهرست

۵ آغاز سخن
۱۱ طبقه‌ی کارگر همزاد سرمایه‌داری
۳۴ بزهکاری، ابزارشکنی و جنبش اتحادیه‌ای
۵۰ شکل‌گیری جنبش مستقل سیاسی
۷۰ سوسیالیسم علمی، علم‌رهایی پرولتاریا
۸۰ پایان سخن

پیکان (پیک کارگران ایران)
www.peykaan.com

فروردین ماه ۱۴۰۲

آغاز سخن

زمانه‌ی حاضر توأم با داستان‌های زیادی در مورد نقش افراد در تعیین‌کنندگی وقایع مهم در جامعه است که عمدتاً با افسانه‌سرایی‌های عجیب و غریب در مورد تغییراتی که این افراد در زندگی انسان‌ها رقم زده‌اند و "زندگی را برای ما بهتر کرده‌اند" همراه است. گویی از همان بدو تولد، این افراد با عنوان "قهرمان" زاده می‌شوند تا "جهان را جای بهتری سازند" و روی پیشانی مابقی انسان‌ها نیز در بهترین حالت، کمک به موفقیت این برگزیدگان و در بقیه‌ی موارد، استفاده از دستاوردهای آن‌ها حک شده است. عنصر مهمی که در چنین گفته‌هایی وجود دارد، بزرگ‌نمایی کردن و غیرواقعی نشان دادن نقش افراد در روند تحولات اجتماعی و تاریخی است. البته رسانه‌ها و افکار عمومی جهان سرمایه‌داری باور دارند که این تغییرات را نه هر فردی که معمولاً "نوابغ"، سیاست‌مداران، سرمایه‌داران مشهور و افرادی از این قبیل رقم می‌زنند. در چنین نظرگاهی، وقایع و تحولات تاریخی صرفاً از عملکرد و شخصیت افراد دانسته و فهم می‌شوند.

با نگاهی به فرایند تکاملی تاریخ و صورت‌بندی‌های اجتماعی منتج از آن، درک این نکته مهم است که روابط انسان‌های اجتماعی

پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آن است که فرد بتواند چنان نقش عظیمی در تحولات ایفا کند. امکان تأثیرگذاری و نقش افراد و حد و حدود آن را باید در آن مناسبات اجتماعی متقابلی دید که این افراد در آن زندگی می‌کنند. در واقع، این روابط اجتماعی تولید است که اجازه می‌دهد نقش افراد تا چه حدودی عاملی تأثیرگذار در روند وقایع باشد. به بیانی دقیق‌تر، تا آن‌جا که به نقش افراد در تاریخ مربوط می‌شود این افراد صرف نیستند که با ویژگی‌ها و استعدادها و توانایی‌های خود زندگی اجتماعی را متحول می‌سازند، بلکه تحولات اجتماعی به واسطه‌ی نیروهای عظیم اجتماعی رقم می‌خورد که دیگر نمی‌توان آن را به نقش فرد فرد انسان‌ها نسبت داد.

برخلاف ایدئولوژی غالب که تاریخ را به نقش برگزیدگان تقلیل می‌دهد خواهیم دید که سراسر تاریخ صحنه‌ی نقش‌آفرینی طبقات است. از یک سو، طبقات حاکم، دولت‌هایشان و سایر دستگاه‌های سیادت و از سوی دیگر طبقات تحت ستم که در ستیزی آشتی‌ناپذیر با طبقات ستمگر شکست‌ها و پیروزی‌هایی را رقم زده‌اند که دوره‌های مبارزاتی‌شان را واجد خصلت‌های مشخصی برای ادامه‌ی این ستیز دائمی می‌سازد. همچنین خواهیم دید که چگونه طبقه‌ی کارگر به عنوان میراث‌دارِ برحقِ زحمت‌کشانِ پیش از خود، پرچم‌دار تغییرات در جامعه‌ی کنونی یعنی **جامعه‌ی سرمایه‌داری** است. آن‌چه که امروز

توده‌ی کارگران به عنوان حق و حقوق قانونی و طبیعی خود از آن نام می‌برد، روزگاری نه چندان دور نه قانونی بود و نه طبیعی. کارگران امروز باید بدانند که بسیاری از داشته‌های طبیعی و بدیهی امروزشان دستاوردهایی است حاصل مبارزات طبقه‌ی کارگر در طول تاریخ و برای هر کدام از آن‌ها گاه خون‌های بسیاری ریخته شده است.

اهمیت تاریخی طبقه‌ی کارگر در مناسبات سرمایه‌داری نه از جهت نقش فرودستی که بدان نسبت می‌دهند و نه از جهت دلسوزی‌های اخلاقی بلکه به جایگاه آن به عنوان طبقه‌ای که تولید و بازتولید جامعه را بر عهده دارد باز می‌گردد. این جایگاه در تولید هم‌زمان امکان کسب آگاهی طبقاتی در فرایندهای مشخصی را به این طبقه می‌دهد. خواهیم دید که طبقه‌ی کارگر چگونه در هر دوره‌ای با فرایندهای مبارزاتی توانسته است خود را سازمان دهد و بروزهای مختلف عاملیت و مداخله‌اش در مناسبات سرمایه‌داری را از لحاظ تاریخی به آگاهی درآورد؛ از بروز اقتصادی مبارزه‌اش در مقابل سرمایه‌داران در شکل جنبش‌های اتحادیه‌ای تا بروز سیاسی- اجتماعی در شکل دولت کارگری در مقابل سرمایه، دولت‌هایش و امپریالیسم.

امروزه شاهدیم که کلان‌رسانه‌ها و گفتمان‌های رسمی و غیررسمی سرمایه‌داران نه تنها در تلاش‌اند نقش مبارزات طبقه‌ی کارگر را پنهان نگاه دارند بلکه با سیاست‌ورزی‌های سرمایه‌دارانه‌ی خود می‌کوشند

وجود طبقات را به صورت کلی امری غیر واقعی و بعضاً کم‌اهمیت جلوه دهند. دشمن طبقاتی کارگران همواره برای تداوم حیات مناسبات اجتماعی کنونی که پایه‌ی آن بر استثمار انسان از انسان بنا شده است می‌کوشد تا با به انحراف کشاندن جنبش کارگری و با نفوذ سیاست‌های لیبرالی خود، مبارزات کارگران را در هم شکنند و نتیجه آن شود که طبقه‌ی کارگر ریشه‌ی ستم‌های طبقاتی را نه در خود مناسبات سرمایه‌دارانه بلکه در عوامل دیگری بجوید که خود نتیجه‌اند و نه عامل.

چه شده است که طبقه‌ی حاکم در سه دهه‌ی اخیر - پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - توانسته در این امر تا حدودی موفق گردد و چگونه توانسته جایگاه اجتماعی طبقه‌ی کارگر را چنین تنزل دهد و جنبش‌های کارگری را به عقب‌نشینی وادارد؟ واکاوی این امر به تاریخ مبارزاتی طبقه‌ی کارگر جهانی باز می‌گردد. این تاریخ مملو از عروج‌ها و افول‌هایی است که این طبقه به لحاظ تاریخی پشت سر گذاشته است. در دوره‌هایی متحمل شکست‌ها و رکودهای سیاسی در مبارزه‌اش شده است و در دوره‌هایی دیگر، مبارزه چنان اوج گرفته که تشکیل دولت کارگری را به دستور روز طبقه‌ی کارگر تبدیل نموده است. طبقه‌ی کارگر در سه دهه‌ی گذشته متحمل شکست‌های سنگین و در نتیجه عقب‌نشینی‌های اجباری در مبارزه‌اش شده است که چنین

عقب‌نشینی‌هایی، انفعال طبقه‌ی کارگر را موجب شده که بر بستر آن خواست تغییر طبقاتی وضعیت موجود جامعه بیشتر به وهم و خیال می‌ماند. در نتیجه‌ی این روند، شاهد تغییر در ارزش‌ها و آرمان‌های طبقه‌ی کارگر نسبت به برافکندن ستم‌های طبقاتی هستیم که این خود نیز در قدرت چانه‌زنی و تشکیلاتی-سازمانی کارگران بازتاب یافته است. به صورت خلاصه، عقب‌نشینی‌ها چنان فراگیر بوده که آرمان‌ها و ارزش‌های طبقه‌ی کارگر را دگرگون ساخته و این دگرگونی خود موجب عقب‌نشینی‌های فراگیرتری شده است.

بسیاری از اندیشمندان متعلق به طبقه‌ی سرمایه‌دار سرمست از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۹۱ و تحمیل شکست تاریخی به طبقه‌ی کارگر جهانی و ورود به جهان تک‌قطبی به خیال باطل خود "پایان تاریخ" را اعلام کردند. آنان در بوق و کرنا می‌کردند که دیگر هیچ نیرویی وجود ندارد که در برابر سرمایه‌داری قد علم کند و مناسبات موجود بدون وقفه تا ابد ادامه خواهد یافت و به این باور رسیدند که کارگران تا همیشه تسلیم زورگویی و زیاده‌خواهی سرمایه‌داران خواهند شد. اما بروز تضادهای کار و سرمایه و امپریالیسم سرمایه‌دارانه و بحران‌های برآمده از آن، واقعیت‌هایی هستند که بر این فریب‌ها سیلی می‌زنند. جنگ و مبارزه میان این دو طبقه نشان از آشتی‌ناپذیری تضاد کار و سرمایه دارد و این مبارزه از

همان لحظه‌ی تاریخ شکل‌گیری تا نابودی مناسبات سرمایه‌داری ادامه دارد. مبارزه‌ی طبقاتی کارگران از سطح نیازهای اقتصادی آغاز و تا سطوح بالاتر مبارزه‌ی سیاسی تداوم می‌یابد.

صلح و آشتی‌ای که طبقه‌ی سرمایه‌دار از آن دم می‌زند برای طبقه‌ی کارگر محلی از اعراب ندارد. این صلح به دوره‌هایی اطلاق می‌شود که طبقه‌ی حاکم و کارگزارانش به دلیل شرایط مساعد انباشت سرمایه موفق به پوشاندن این تضاد واقعی می‌شوند تا جنگ داخلی مداوم بین دو طبقه را لاپوشانی کنند. وجود طبقه‌ی کارگر با مبارزه علیه سرمایه آغاز شده است و مادامی که جامعه طبقاتی است و طبقه‌ی حاکم در پی سازمان دادن جامعه طبق منافع طبقاتی خودش است مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نیز ناگزیر خواهد بود. صلح‌طلبان متوهم باید بدانند که هیچ آشتی‌ای در کار نیست. تضاد کار و سرمایه تا زمانی که طبقات سرمایه‌دار و کارگر وجود دارند با وضعیت عجین است. آن یکی می‌خواهد استثمار کند و دیگری روز به روز فشار این استثمار بیشتر بر گرده‌اش سنگینی می‌کند.

همان‌گونه که تاریخ مبارزاتی کارگران به ما نشان خواهد داد عقب‌نشینی و افول جنبش طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی همیشگی نبوده و نخواهد بود. در این تاریخ کم نبوده عروج‌های درخشان این طبقه پس از گذار از رکودهای مبارزاتی طولانی. اما این عروج‌ها نه

نتیجه‌ی خیال‌بافی و نیروهای نامرئی بلکه حاصل تلاش‌های واقعی و مداوم، سازمان‌یابی و سازماندهی طبقه‌ی کارگر است. بخشی از این روند را احیای ادبیات مبارزاتی طبقه‌ی کارگر و مراحل تکوین و تکامل جنبش کارگری بر عهده دارد. بازخوانی انتقادی تجربیات تاریخی جنبش کارگری می‌تواند در پیش‌برد ضرورت‌های مبارزاتی طبقه‌ی کارگر همچون سلاحی نیرومند برای بازآرایی تشکیلات این طبقه قرار گیرد.

هر آن‌چه می‌آید با هدف بازگویی قدرت، تعیین‌کنندگی و عاملیت طبقه‌ی کارگر است. برای ما کارگران ضروری است که تجربیات تاریخی مبارزات طبقه‌ی کارگر را با دقت هر چه تمام واکاوی کنیم و از گام به گام پیروزی‌ها و شکست‌های هم‌طبقه‌ای‌های خود بیاموزیم و این آموخته‌ها را توشه‌ی راه پر پیچ‌وخم مبارزه‌ی امروزمان سازیم. بدین واسطه وارثان راستین ارزش‌ها و آرمان‌های طبقه‌ی خود گشته و می‌توانیم سلاح‌های نظری- تشکیلاتی خود را برای روز **برانداختن و ساختن** آبدیده کنیم.

طبقه‌ی کارگر همزاد سرمایه‌داری

معمولاً چنین پنداشته می‌شود که از آغاز حیات بشری نابرابری وجود داشته است. نتیجه‌ی چنین پنداشتی ازلی و ابدی بودن نابرابری و

ستم است. گزاره‌ی " تا بوده همین بوده" که به عنوان پاسخی آماده به نارضایتی ناشی از این وضعیت داده می‌شود برخاسته از چنین تصویری است. برای موجه جلوه دادن چنین نابرابری‌ای، به برخی ویژگی‌هایی اشاره می‌شود که اتفاقاً با دارندگان چنین صفاتی در تناقض است. ثروتمندان را انسان‌هایی باهوش، ساعی و تلاش‌گر، توانمند در استفاده‌ی به موقع از فرصت‌ها، نداشتن ذهن و تفکر فقیرمآبانه و در یک کلام، نابغه‌هایی در به کار بردن درست عقل می‌شناسانند. در مقابل، معمولاً کارگران با ادبیاتی تحقیرگونه -که بعضاً خود نیز پذیرفته‌اند- مورد خطاب قرار می‌گیرند. مصادیق چنین ادبیاتی کم نیستند. از آن جمله: "کارگران اگر هوش و ذکاوت داشتند کارگر نمی‌شدند"، "انسان‌هایی تنبل که سطح زندگی‌شان متناسب با سطح لیاقت‌شان است"، "اولویت دادن به خوشگذرانی‌های زندگی و در نتیجه عدم دوراندیشی نسبت به آینده"، "داشتن ذهنی فقیر و همیشه در حال ناله و بدبختی" و امثالهم. این تصاویر به گونه‌ای ترسیم می‌شوند که گویا این نابغه‌ها هستند که جریان پیشرفت و تکامل جامعه را پیش می‌برند و کارگران، بخت‌برگشتگانی‌اند که تا آخر عمر محکوم به تحمل رنج‌اند. مگر آن‌که به عنوان فرد راه و روش "انسان‌های موفق" را به کار گرفته تا خود را بتوانند از فلاکت برهانند. انسان موفقی که در نهایت با پول و ثروتی که بدست می‌آورد، سنجش

می‌شود و هر چقدر بتواند ثروت و سرمایه‌ی بیشتری کسب کند موفق‌تر است. در مناسبات سرمایه‌داری انسان موفق شدن یعنی بدل شدن به سرمایه‌دار و ما کارگران بهتر از هر کسی می‌دانیم که تعداد سرمایه‌داران بسیار ناچیز است و همیشه درصد کمی از جامعه سرمایه‌دارند. پس چگونه همه می‌توانند موفق -سرمایه‌دار- شوند در صورتی که جامعه بیش از سرمایه‌دار به کارگر و تولیدکننده‌ی ثروت نیازمند است؟ روشن است که راه و رسم موفقیت برای ما کارگران چیزی بیشتر از شیره مالیدن به سر نیست. آیا این تمام ماجراست؟ سرمایه‌داران با کار و تلاش به ثروت‌های انباشته رسیده‌اند و ریشه فقر و تنگدستی کارگران در تنبلی و این قبیل لاطائلات است؟ برای فهم واقعیت این امر باید دید که روند سرچشمه گرفتن ثروت‌های مادی سرمایه‌داران از کجا ناشی می‌شود و این روند چگونه باعث به وجود آمدن طبقه‌ی کارگر شده است؟

برای شناخت و بررسی چگونگی پیدایش طبقه‌ی کارگر و نقش و جایگاه آن به درک و شناخت نظام سرمایه‌داری و ویژگی‌های دوره‌ی آن نیازمندیم. اگر به لحاظ خاستگاه تاریخی نگاه کنیم انحلال مناسبات فئودالی و شکل‌گیری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بار اول در کشور ایتالیا اتفاق افتاده است. روند رشد و توسعه‌ی جهانی این

شیوه‌ی تولید بعدها در هلند و انگلیس با شتابی گسترده‌تر سیر تکاملی خود را پی گرفت.



در قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم شمسی و مصادف با دوران تیموریان در ایران) و قبل از آن که اختراعاتی در زمینه‌ی تولید ماشین‌های بخار و رشتن پنبه رخ دهد، قسمت عظیم تولید توسط خانواده‌ها انجام می‌شد. دهقانان روی زمین اربابان کار می‌کردند و به همراه زمین جزو دارایی‌های ارباب به شمار می‌رفتند. اقلیتی نیز از

دهقانان خردمالک وجود داشتند که در زمین‌های خود محصول می‌کاشتند و در ازای فروش محصولات خود، درآمدی برای مخارج زندگی به دست می‌آوردند. طبقه‌ی نوپای سرمایه‌دار به دنبال رشد و توسعه‌ی خود، باید زمین‌های اربابان بزرگ را به تملک خود در می‌آورد. زمین‌داران بزرگ برای آن که مانع روند قدرت‌گیری طبقه‌ی نوظهور شوند و به شیوه‌های مختلف با قدرت اقتصادی سرمایه‌داران رقابت کنند دست به اقداماتی زدند. اقداماتی که از قضا بر سرعت روند سرمایه‌دارانه شدن مناسبات جامعه افزود. در نتیجه‌ی این اقدامات سلب مالکیت وسیعی از دهقانان صورت گرفت و بدین ترتیب آن‌ها از زمین‌ها بیرون رانده شدند و تعداد بسیار زیادی دهقان از بند زمین آزاد شد. این حرکت باعث شد توده‌ی دهقانان سلب‌مالکیت‌شده از روستاها به سمت شهرها سرازیر شوند. زیرا زمین‌داران بزرگ خانه‌های دهقانان را به املاک خود تبدیل می‌کردند و در واقع دیگر امکان گذران زندگی برای دهقانان در روستاها وجود نداشت. به عنوان نمونه، در انگلستان زمین‌دارانی که دهقانان را از زمین‌ها بیرون کرده بودند، درصد برآمدند که زمین‌های کشاورزی را به چراگاه‌ها تبدیل کنند. زیرا در آن دوره، کارگاه‌های پشم‌بافی در انگلستان رونق گرفته بودند و این انگیزه‌ای می‌شد برای بدست آوردن پول. قانون‌گذاران سلطنتی که منافع تاریخی فتودالیسم را در خطر می‌دیدند سعی می‌کردند با

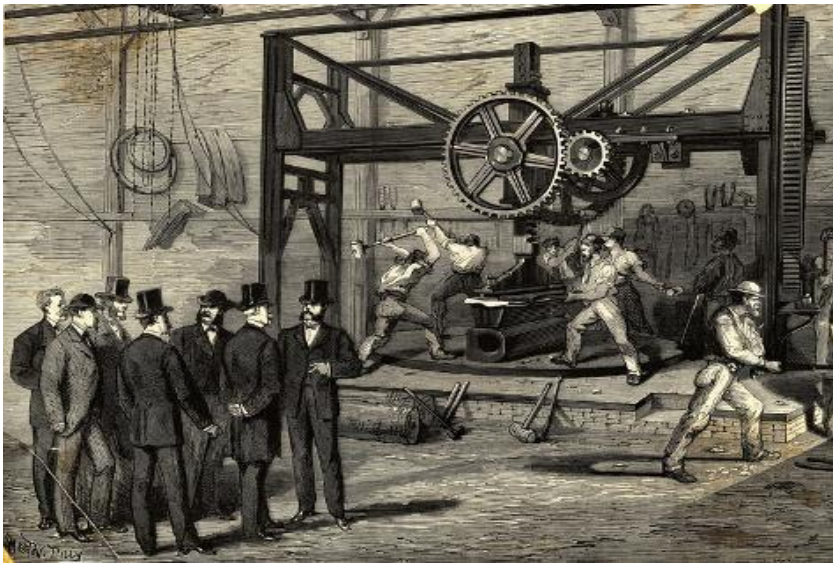
تصویب قوانینی مانع از نابودی هر چه بیشتر روستاها و شهرهای کوچک شوند. اما تکامل تاریخی جامعه در آن دوره نمی‌توانست چنین سیاست‌های محدودکننده‌ای را تاب آورد و نظام فئودالی در هر کشوری پس از طی کردن پیچ و خم‌های زیاد گام به گام تسلیم مناسبات جدید سرمایه‌دارانه می‌شد.

با سرازیر شدن گروه گروه توده‌ی بی‌چیز برای یافتن کار در شهرها نیروی مورد نیاز کارگاه‌های تولیدی نوپا تأمین می‌شد. کارگاه‌هایی که اتفاقاً خود در نتیجه‌ی ضرورت‌های گسترش صنعت نیاز مبرمی به نیروی کار آزاد برای کار مزدبگیری داشتند. این توده‌های بی‌چیز همان‌هایی بودند که از بند اربابان زمین‌دار آزاد شده بودند و بخشی نیز خرده مالکان دهقان را شامل می‌شد که زمین‌های‌شان تحت تملک زمین‌داران بزرگ درآمده بود. همزمان با پا گرفتن سرمایه‌داری و تبدیل شدن توده‌های عظیم دهقان به کارگران مزدبگیر، صنعت‌گران و پیشه‌ورانی هم که در نتیجه‌ی رشد صنعت گارگاهی ورشکست می‌شدند به جرگه‌ی مزدبگیران می‌پیوستند.

اگر کمی دقیق شویم، از حدود قرن شانزدهم تا قرن هفدهم میلادی (مصادف با دوران پادشاهی صفویه در ایران) صنعتگرانی که تا پیش از آن سازندگان صنایع دستی شیوه‌ی تولید قبلی بودند در قالب گروه‌های چندین نفره درکارگاه‌های تولیدی استخدام می‌شدند که این

کارگاه‌ها تحت فرمان یک سرمایه‌دار قرار داشتند. در دوران فئودالیسم محصولات صنعتی نتیجه‌ی کار صنعتگرانی بود که هر کدام مستقلاً محصول نهایی را تولید می‌کردند. چه بسا تولید محصول به روزها و ماه‌ها زمان کار طولانی مدت نیاز داشت. اما در **تولید کارگاهی** محصول نه توسط یک صنعت‌گر مستقل که خود همه‌ی عملیات ساده و پیچیده را انجام می‌داد بلکه حاصل همیاری کارگران مزدبگیر در فرآیند تولید جمعی بود. هر کدام از کارگران متناسب با تقسیم کار کارگاهی تنها جزئی از محصول نهایی را تولید می‌کردند. بدین معنا که بخش‌های مختلف کالای تولیدی از زیر دست هر یک از آن‌ها رد می‌شد تا منجر به تولید محصول نهایی گردد. چنین شکلی به علت تقسیم کار مبتنی بر تخصصی شدن مراحل مختلف تولید به از بین رفتن زمان‌های به اصطلاح تلف‌شده‌ی میان عملیات تولیدی انجامید و بهره‌وری را افزایش داد. در نتیجه‌ی این روند هر کارگر منفردی تنها

جزئی از تولید محصول را برعهده می‌گرفت که مهارت او در همان بخش کوچک تولید به کارکرد ویژه‌ی نیروی کار او تبدیل می‌شد.



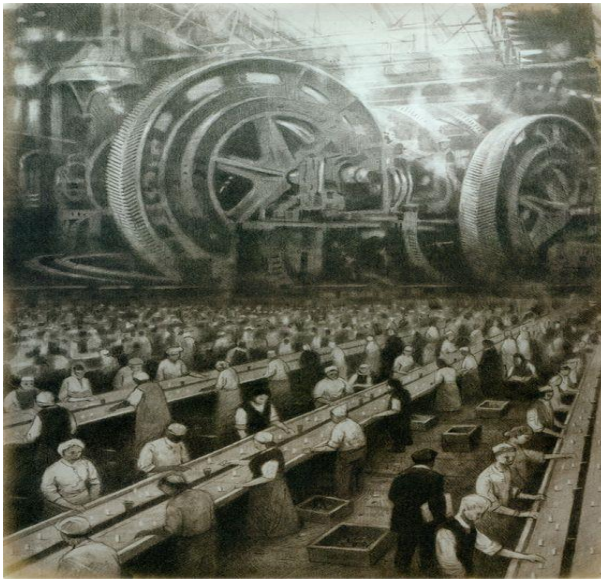
مهارت یافتن کارگران در یک بخش از تولید همچنین باعث آن می‌شد که امکان شکوفایی مهارت و دیگر استعدادهای آنان که به صورت بالقوه وجود داشت از بین برود. بنابراین در همان بخش محدودشده‌ی مهارت‌ها، سلسله‌مراتبی از کارگران به وجود می‌آمد که به دو بخش ساده و ماهر تقسیم‌بندی می‌شدند. در شیوه‌ی تولید کارگاهی مدت زمان کار لازم برای تولید هر واحد کالا کاهش یافته و در نتیجه ارزش کالاهای مصرفی خانوادگی کارگران تنزل می‌یابد و بنابراین

ارزش نیروی کار کارگر کاهش می‌یابد و دستمزدها سقوط می‌کنند. زیرا دستمزد بیان پولی مدت زمان کار لازم برای تولید کالاهای ضروری برای بازتولید نیروی کار کارگران است.

در این شیوه‌ی جدید تولید، کارگر مزدبگیر تنها پول بخشی از زمان کارش در کارگاه تولیدی را دریافت می‌کند و نه پول کل کارش را. در واقع سرمایه‌دار در ازای مثلاً ۱۲ ساعت کار کارگر تنها مبلغ معادل ۷ ساعت کار او را به عنوان دستمزد پرداخت می‌کند و ثروتی که از ۵ ساعت کار پرداخت نشده‌ی کارگر تولید می‌شود مستقیماً به جیب سرمایه‌دار می‌رود. پس پول نهایی‌ای که برای سرمایه‌دار می‌ماند از پول اولیه‌ای که او در تولید هزینه کرده بیشتر است. افزایش در مقدار پول اولیه نه ناشی از گران‌فروشی محصولات توسط سرمایه‌دار یا کلاه‌برداری آن‌ها بلکه ریشه در افزایش مقدار کار اضافی کارگران دارد. در تولید کارگاهی زمان کار لازم برای هر واحد کالا کوتاه شده و محصولی که قبلاً در چند روز به مرحله‌ی نهایی می‌رسید اکنون در چند ساعت به محصول نهایی تبدیل می‌شود. در نگاه اول به نظر می‌رسد که تولید محصول به نسبت قبل آسان‌تر و سریع‌تر انجام می‌شود و با چنین تقسیم کاری از فشار بر روی کارگران کاسته خواهد شد. درست است که تولید آسان‌تر و سریع‌تر شده اما فشار روی کارگران نیز افزایش یافته است. زیرا کارگران باید در یک ساعت، محصول بیشتری برای

سرمایه‌دار تولید کنند. این به معنای تحمیل کار اضافی به کارگران است که منشأ کسب ارزش اضافی بیشتر برای سرمایه‌دار است. پس کوتاه شدن کار لازم، افزایش کار اضافی را ممکن می‌کند. کارگران در چنین تقسیم کاری، کل فرایند تولید را همچون فرایندی که دیگر به آن‌ها تعلق ندارد و محصول تولیدی را نیز همانند محصولی کاملاً بیگانه در برابر خود می‌بینند. در ادامه خواهیم دید که روند ارزش‌افزایی سرمایه و استثمار کارگران در نظام ماشینی کارخانه‌ای به اوج خود می‌رسد.

به موازات آن که کارگران در یک جزء از کار مهارت پیدا می‌کردند، ابزارهای لازم برای تولید را نیز خودشان می‌ساختند. چراکه به تمام زوایای همان بخش از تولید تسلط پیدا می‌کردند. گاه می‌شد که آن‌ها برای تولید یک نوع محصول چندین ابزار کار متفاوت را برای اعمال تغییرات لازم می‌ساختند. بر همین مبنا ابزارآلاتی که ساخته می‌شدند در مواقع لزوم ضرورت‌های فنی و تولیدی در یک مجموعه کنار هم قرار می‌گرفتند و یک دستگاه را تشکیل می‌دادند و یا برای تکامل دستگاهی قدیمی ابزار دیگری ساخته می‌شد و در درون دستگاه جای می‌گرفت. بعدها زمانی که دستگاه‌های عظیم اختراع شدند این اختراعات در واقعیت، همان ابزارآلاتی بودند که کارگران با مهارت در کارگاه‌های تولیدی در ترکیب و کیفیتی متفاوت ساخته و

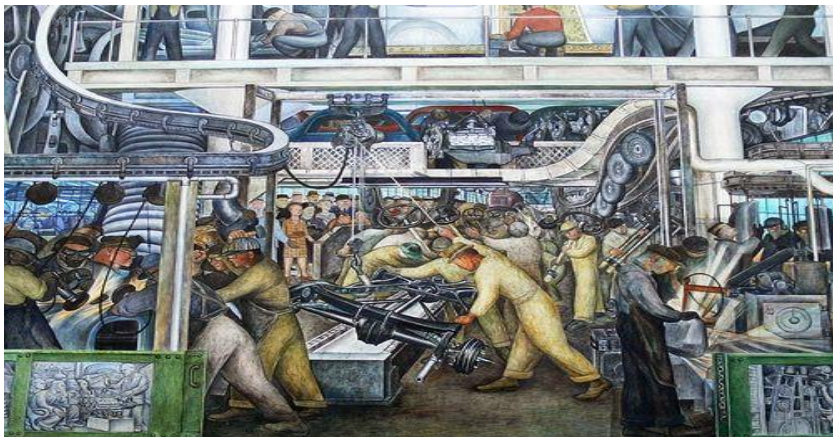


پرداخته بودند.
این ابزارآلات در
صنعت بزرگ
تغییر شکل
یافتند و
مجموعه‌ی
ابزارآلات،
ماشین‌ها را
تشکیل دادند.
با این تفاوت که
این ابزارها دیگر

در دست انسان نبود بلکه ابزارهایی بودند که در ماشین‌ها کار گذاشته می‌شدند. بعدها در نتیجه‌ی رشد و تکاملی که در ساخت ابزار تولید حاصل شد این ابزارها نیز توسط خود ماشین‌ها تولید شدند. یعنی تولید ماشین توسط خود ماشین. ابزار تولید تغییر شکل یافته، تکامل یافته‌ترین شکل خود را در نظام ماشینی کارخانه‌ای باز یافت. در این جا می‌بینیم که چگونه تولید کارگاهی باعث تولید ماشین شد و همین نظام ماشینی، تولید کارگاهی و بقایای نظام صنعتگری قدیم را از بین برد. نظام ماشینی جدیدی که بنیادی نوین

و متناسب با شیوه تولید خود آفریده بود. اکنون زمانی که به ماشین‌ها و دستگاه‌های عظیم نگاه می‌کنیم این نکته بیشتر روشن خواهد شد که همان ابزارآلات دستی گویی از نو ساخته شده‌اند اما در ابعادی بسیار بزرگ و گسترده‌تر و با کیفیتی متفاوت‌تر و مهم‌تر از همه تحت سیطره‌ی ماشین.

صنعت بزرگ، ابتدا در کشور انگلستان، در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی (مصادف با پادشاهی قاجاریه در ایران) منجر به شکل‌گیری کارخانه‌های بزرگ تولیدی شد که هزاران کارگر زن و مرد و کودک را به استخدام خود درمی‌آورد. با اختراع دستگاه‌ها و به طور کلی نظام ماشینی تصور بر این بود و هنوز هم هست که از این پس دروازه‌های رفاه و سعادت برای انسان‌ها گشوده خواهد شد و از رنج و محنت و فشار کار بر دوش کارگران کاسته خواهد شد. اما نباید



فراموش کرد که انسان‌ها در جامعه‌ی طبقاتی به طبقات تقسیم شده‌اند و باید دید سعادت و خوشبختی برای کدام طبقه بوده است. زمانی که به چند قرن اخیر نگاه می‌کنیم به واقع می‌بینیم که از قرن هیجدهم به بعد که انقلاب صنعتی روی داد، بسیاری از کارها نسبت به قرن‌های پیشین آسان‌تر گشته و امکانات رفاهی ناشی از صنعتی‌شدن افزایش یافته‌اند. اما مسأله این است که رفاه و دستاوردهایی که برای کارگران به وجود آمده نه نتیجه‌ی مستقیم به وجود آمدن صنعت بزرگ که اگر این‌گونه بود اکنون هیچ کارگری در فقر و فلاکت به سر نمی‌برد بلکه صنعت امکانی را پیش آورده که طبقه‌ی کارگر در نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی توانسته دستاوردهایی برای طبقه‌اش به دست آورد. ایدئولوژی غالب چنین می‌نماید که هم سودهای سرمایه‌داران و هم رفاه و آسایشی که برای کارگران حاصل شده نتیجه‌ی مستقیم پیشرفت‌های خلاقانه در صنعت و فناوری‌های تکنولوژیک است. اما باید دید که همین فناوری‌های پیشرفته در اختیار چه کسانی و از کدامین طبقه است و میزان سهم و دسترس‌پذیری طبقه‌ی کارگر به نتایج و دستاوردهای صنعتی چقدر است. واقعیت، پاسخ این پرسش را نیز در بردارد. کارگران سهم ناچیزی از این خوشبختی بزرگ دارند. این سهم ناچیز را هم طبقه‌ی کارگر به واسطه‌ی مبارزه‌ای که برای تحقق چنین امکانی انجام داده بدست آورده است.

اگر مبارزه طبقاتی کارگران وجود نداشت چه بسا از همان اندک سهم ناچیز نیز خبری نبود. در مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی حاکم، درست است که ماشین‌آلات و فناوری‌های پیشرفته بسیاری از کارها را در تولید و زندگی روزمره برای کارگران آسان ساخته اما با کوتاه کردن هر چه بیشتر زمان کار لازم برای تولید کالاها و با طولانی کردن مدت کار روزانه و یا تشدید کار، ارزش اضافی بیشتری را به جیب سرمایه‌داران سرازیر کرده است.

در دوره‌های اولیه‌ی انقلاب صنعتی شاهد آن هستیم که زنان و کودکان نیز به همراه مردان و گاهی در برخی شاخه‌های تولیدی، بیشتر از مردان به استخدام کارخانه‌ها درمی‌آیند. علت این امر آن است که با آمدن دستگاه، دیگر به نیروی عضلانی آن‌چنان قوی‌ای نیازی نیست و کاملاً برعکس، تقسیم کار ماشینی نیروی کار منعطف و ظریف‌تری را می‌طلبد. بنابراین استفاده از کار زنان و کودکان ارزش نیروی کار را بیشتر از پیش کاهش می‌دهد. زیرا از سویی تا قبل از آن، ارزش نیروی کار نه تنها برای بازتولید معاش یک کارگر بزرگسال - مرد - تأمین می‌شد بلکه در تأمین دستمزد او هزینه‌های معیشتی خانواده‌اش نیز لحاظ می‌شد. یعنی سرمایه‌دار در پرداخت دستمزد به کارگر باید هزینه‌های خانواده‌ی او را نیز می‌پرداخت. اما با آمدن صنعت ماشینی خانواده‌ی کارگران نیز به بازار کار وارد شدند و به جای یک نفر بزرگسال که ارزش

اضافی تولید می‌کرد اکنون کارگر و خانواده‌ی کارگرش ارزش اضافی بیشتری نسبت به قبل برای سرمایه‌داران تولید می‌کنند. از سویی دیگر، با ورود زنان و کودکان به بازار کار عرضه‌ی نیروی کار افزایش یافت و همین باعث کاهش قدرت چانه‌زنی کارگران و از پس آن کاهش ارزش نیروی کار آنان شد. پس نظام ماشینی به اشکال گوناگونی موجب صرفه‌جویی در هزینه‌های سرمایه‌داران شده است.



در ابتدای مراحل صنعت ماشینی با میزان نامحدود ساعات کار روزانه مواجه هستیم که از لحاظ قانونی هیچ محدودیتی بر این امر وجود ندارد. در واقع با به کارگیری ماشین‌آلات شرایطی فراهم

می‌شود که در آن سرمایه می‌خواهد تا می‌تواند و بدون هیچ حد و مرزی کار کارگران را به تصاحب خود درآورد. برای او افزایش در تولید و ارزان شدن هر چه بیشتر کالاها و نیروی کار کارگران مهم است. این گرایش سرمایه‌داران به مدت کار روزانه‌ی نامحدود نیز از آن‌جا ناشی می‌شد که هنگامی که در یک خط تولید دستگاه جدیدی جایگزین می‌گشت، قبل از آن که استفاده از آن دستگاه توسط دیگر سرمایه‌داران عمومی شود و لعی بسیار در او وجود داشت که تا می‌تواند کار اضافی از کارگران به جیب بزند و بدین‌گونه برتری خود را با نرخ سود بالا در میان رقبا حفظ کند. بنابراین سرمایه‌داران با افزایش مدت کار روزانه درصد گسترش تولیدی برمی‌آیند که هزینه‌های به‌دست آوردن ارزش اضافی از کارگران را کمتر کنند. در واقع چون دستگاه برای بار اول در آن شاخه‌ی تولید قرار گرفته پس به نوعی دستگاه ه قدرتی انحصاری برای سرمایه‌دار تبدیل می‌شود که می‌کوشد تا قبل از آن که استفاده از آن دستگاه عمومی شود، مدت کار روزانه را تا جایی که امکان دارد به حداکثر برساند. برای کارگران نیز حقی برای مقاومت و اعتراض نمی‌گذارد. چرا که نیروی کار کارگر را برای یک روز کامل خریده است. اکنون ممکن است از نیروی کار خریداری شده‌اش هشت ساعت ارزش اضافی به‌دست آورد و یا ده ساعت.



مدت کار
روزانه‌ی
نامحدود
بعدها
در نتیجه‌ی
واکنشی که از
سوی کارگران
نشان داده شد
توسط قانون
محدود گشت.
چرا که با
ادامه‌ی این

روند بازتولید سرمایه خود را در خطر می‌دید. به این شکل که دیگر برای کارگران و نیروهای مولده‌ی جامعه حتا حداقل زمانی نیز برای بازتولید و جایگزینی نیروی ازدست‌رفته باقی نمانده بود و زمانی که کارگران نتوانند نیروی کار خود را بازتولید کنند، در سیر تکاملی نیروهای مولده موانعی جدی به وجود می‌آید. در نتیجه دولت‌های سرمایه‌داری خود را ملزم به تعیین کار روزانه‌ی متعارف در حد و حدود قانون می‌دانند. در قسمت‌های بعدی متن خواهیم دید که

کارگران چگونه با مقاومت‌های اولیه توانستند میزان متعارف کار روزانه را به سرمایه‌داران و دولت‌های آنان تحمیل کنند.

اما در آن سوی عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، سرمایه‌داران نیز بیکار ننشسته و با توجه به ملزومات جامعه در سیاست‌های خود تغییراتی به وجود آوردند. از آن زمانی که مدت کار روزانه محدود شد و افزایش آن از حدود کار متعارف غیر قانونی اعلام گشت آن‌ها برای افزایش ارزش اضافی به طریق سرعت بخشیدن به روند تولید ماشینی روی آوردند. در واقع در اینجا با تراکم کار روبرو هستیم. باید از جانب سرمایه‌داران جلوی درز و شکاف‌ها و وقفه‌هایی که در طول مدت کار روزانه پیش می‌آمد به هر نحوی گرفته می‌شد. بدین گونه کار فشرده گشت. برای مثال، کار روزانه‌ی ده ساعته کار بیشتر و فشرده‌تری از کار دوازده ساعته داشت. برای این سیاست ابزارهایی هم تعیین گشت. مانند جریمه‌ها و کسر از دستمزدهایی که مکرر اتفاق می‌افتاد. با افزایش شدت کار، کارگران مجبور می‌شوند هر چه بیشتر در زمان خود صرفه‌جویی کنند و به اصطلاح سرمایه‌داران "وقت‌کشی نکنند". اما نکته‌ی قابل تأمل آن است که کارگران با آن‌که با شتاب بیشتری به نسبت قبل کار می‌کنند اما در میزان دستمزدهایشان تغییری حاصل نمی‌شود. برای سرمایه‌دار اما قضیه برعکس است. علاوه بر آن‌که در میزان هزینه‌های تولید برای او صرفه‌جویی می‌شود، میزان تولید به

شدت افزایش می‌یابد. در اینجا باز هم می‌بینیم که صنعت بزرگ چگونه به خدمت منویات سرمایه در می‌آید تا سرمایه‌داران با استخراج کار اضافی بیشتر اما در مدت زمانی معین، درد ناشی از کاهش مدت کار روزانه را با تشدید کار برای خود جبران کنند.

در این دوره است که وسایل و ابزار تولیدی خصلتی اجتماعی پیدا می‌کنند اما در دستان اقلیت سرمایه‌دار متمرکز می‌شوند. در نتیجه‌ی استثمار نیروی کار کارگران و انباشت ثروتی که هر دم از قبیل تملک کار اضافی آن‌ها فزون‌تر می‌گردد بازارها و تجارت نیز توسعه می‌یابند. هر چه صنعت در سطح گسترده‌ی جهانی رو به رشد بود، بر ثروت سرمایه‌داران صنعتی نیز افزوده می‌شد و نتیجه‌ی انباشتِ بیش از پیش ثروت، پُرولتریزه شدن جامعه بود. بدین معنا، انقلاب صنعتی خط بطلانی بود بر روی آن دسته از تصوراتی که کارگران همانند نظام استاد-شاگردی، جایگاه خود را موقتی می‌پنداشتند. اگر آن‌ها تا قبل از ماشینی شدن، چنین می‌اندیشیدند که می‌توانند با کار زیاد و فرا گرفتن مهارت و تخصص به جایگاه استادی ارتقا یابند و به واقع چنین نیز بود اما بعد از اختراعات انبوه صنعتی و غیرلازم آمدن صرف مهارت، این تصور بیشتر کذب بود تا واقعیت و تغییر جایگاه دیگر برای کارگران غیرممکن می‌نمود. در واقع کارگر جزئی از ماشین می‌شود و تحت امر کل نظام کارخانه‌ای و سرمایه‌دار درمی‌آید. در

تولید کارگاهی کارگران جزئی زنده از ساز و کار حاکم بر آن بودند اما در تولید کارخانه‌ای نظام سرمایه‌داری همیشه این گرایش وجود دارد که دستگاه‌ها همچون اجزایی بی جان و جدا از کارگران، آن‌ها را به زائده‌ای زنده در خود تبدیل کنند. گرایش به برابرسازی و یکنواختی کارها به قدری کارگر را از خود و کارش بیگانه می‌سازد که حتی کار سبک و ساده برای او شکنجه محسوب می‌شود. از آنجایی که کار در

تولید سرمایه‌داری مبتنی بر استثمار کارگر و ارزش‌افزایی سرمایه است، در شرایط کار نیز همواره این گرایش وجود دارد که کارگر را تابع خود سازد



و کار زنده‌ی او را جذب همان ماشین‌آلات مرده‌ای کند که خود ساخته است.

اگر بخواهیم مطالب این بخش را خلاصه کنیم باید گفت که همزمان با پیدایش و رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار، طبقه‌ی مزدبگیری به وجود آمد که منافع‌اش با این طبقه در تضاد است. چراکه سرمایه‌داران حیات وجودی‌شان وابسته به استثمار و اجیر کردن آن چیزی است که کارگر مالک آن است. تنها ابزاری که کارگر روی آن مالکیت دارد نیروی کارش است. حال طبقه‌ی کارگر برای زنده ماندن و امرار معاش مجبور است تنها دارایی‌اش را بفروشد. او در تلاش است تنها دارایی‌اش را به بالاترین ارزش بفروشد. اما سرمایه‌دار منافع‌اش ایجاب می‌کند که آن را به ارزش پایین بخرد و دستمزد کمتری بپردازد و با همین دستمزد کمتر برای مدت زمان تعیین‌شده‌ای کارگران را استثمار کند. پس این تضاد طبقاتی نمی‌تواند آن‌طور که در ابتدا اشاره شد با صلح و آشتی پایان پذیرد. زیرا هیچ‌کدام از طرفین نمی‌توانند از منافع‌شان کوتاه بیایند و حیات مادی و اقتصادی‌شان را به خطر اندازند.

حال باید روشن شده باشد که داستان‌سرای‌هایی از نوع "تا بوده همین بوده" که همگی برای ازلی و ابدی بودن تضاد طبقاتی دست اندرکارند، پوچ و بیهوده می‌نمایند. در شرح روند تاریخی دیدیم که از ابتدا کارگر و سرمایه‌دار وجود نداشتند اما چنین نبوده که استثمار و نابرابری طبقاتی از زمان شکل‌گیری سرمایه‌داری به وجود آمده باشد. تا قبل از نظام سرمایه‌داری دهقانان و بردگان نیز تحت ستم‌های

طبقاتی بوده‌اند اما در شیوه تولید سرمایه‌داری شکل استثمار تغییر کرده و به شکل کنونی درآمد است. پس تا بوده اینگونه نبوده بلکه شکل‌های استثمار در دوره‌بندی‌های تاریخی تغییر شکل داده و حتی دوره‌ای در تاریخ وجود داشته که استثماری وجود نداشته است^۱ اما در یک شرایط تاریخی جوامع بدون طبقه‌ی انسانی کم‌کم به طبقات تقسیم شدند و استثمار انسان از انسان برای اولین بار در تاریخ به وجود آمد. بر مبنای همین ضرورت‌های تکامل تاریخی بوده که در یک دوره‌ای طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار نیز شکل گرفته‌اند. همچنین باید مشخص شده باشد که منشاء ثروت به‌دست آمده‌ی سرمایه‌داران را باید در کجا جست و این ثروت چه ارتباطی با فقیر شدن مداوم کارگران دارد. منشاء ثروت طبقه‌ی سرمایه‌دار نه حاصل کار و تلاش و ذکاوت آن‌ها بلکه نتیجه‌ی انباشت بدوی آغازین و استثمار و ستم مداومی است که بر کارگران اعمال می‌کنند. اگر به کار و تلاش باشد، این طبقه‌ی سرمایه‌دار نیست که کار می‌کند بلکه کارگران هستند که تمام تولید و

۱. دوره‌های قبل از تمدن‌های بزرگی همچون بین‌النهرین و مصر و عیلام و غیره. دوره‌ای از تاریخ که اکثریت انسان‌های روی کره‌ی زمین در درون قبایل و خانوارهای خود به شکل اشتراکی زندگی می‌کردند و نه دولتی برای اداره‌ی امور خود داشتند و نه نیازی به آن می‌دیدند. سرخیوستان آمریکا یکی از آخرین بازمانده‌های آن شکل زندگی و تولید در زمانه‌ی معاصر بودند.

ثروت مادی جامعه را به وجود می‌آورند. آن‌ها هستند که ساختمان‌های سر به آسمان کشیده را می‌سازند. تمامی دستگاه‌ها و ابزارهای تکنولوژیکی که برای زندگی انسان‌ها لازم‌اند، توسط دستان کارگر خلق می‌شود. کارگران ساعت‌ها و روزها و چه بسا سالیان سال در تلاش برای زنده ماندن و بازتولید نیروی کارشان برای فروش هستند اما تلاش‌گری و کارآفرینی و داشتن هوش و ذکاوت به اسم سرمایه‌دارانی زده می‌شود که از قَبَل رنج‌های کارگران و فرزندان‌شان به تن‌آسایی و ارتزاق انگلی مشغول‌اند.

نابودی مناسبات سرمایه‌دارانه نیز به حکم همان ضرورت‌های تکامل تاریخی بر عهده‌ی طبقه‌ی کارگر است. این‌که چگونه این امکان بالقوه در تاریخ می‌تواند به فعلیت تبدیل شود بسته به این دارد که طبقه‌ی کارگر با مبارزه‌ی طبقاتی آگاهانه‌اش چگونه پیش برود. در مرور فرایند تاریخی مبارزه‌ی کارگران می‌بینیم که آن‌ها در مقابل ستم طبقاتی سرمایه‌داران ساکت ننشسته‌اند و از همان ابتدای نظام سرمایه‌داری، مقاومت‌هایی را بسته به توان مبارزاتی‌شان انجام داده‌اند. در این فرایند، آگاهی و عمل طبقاتی آنان علیه سرمایه ارتقا یافته که این خود نیز به اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی انجامیده است. اکنون به بازخوانی جنبش مبارزاتی آنان همگام با هر مرحله از توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌پردازیم.

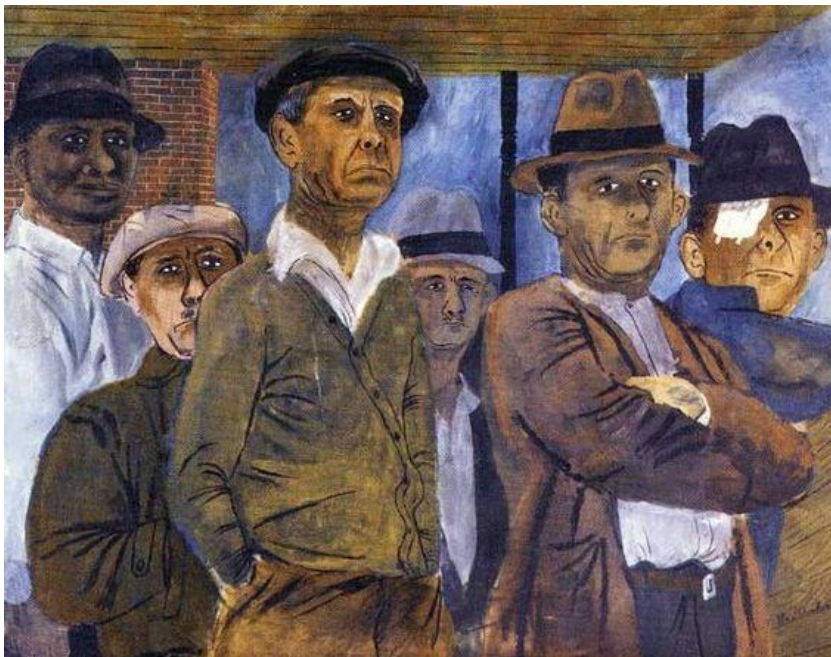
بزهکاری، ابزارشکنی و جنبش اتحادیه‌ای

مبارزه بین سرمایه‌داران و کارگران از همان ابتدا با موجودیت یافتن سرمایه‌داری شروع می‌شود. به موازات رشد مناسبات سرمایه‌دارانه و افزایش استثمار ناشی از ورود ماشین آلات، روز به روز خشم طبقاتی کارگران نیز از کارفرمایان سرمایه‌دار رو به فزونی بود و آن‌ها در دوره‌های ابتدایی انباشت سرمایه چنین احساسی داشتند که زندگی‌شان هیچ شباهتی به یک زندگی انسانی شرافتمندانه ندارد. در آن دوران تنها احساس و غریزه بود که اعتراض کارگران را به پیش می‌برد و آن‌ها هنوز درک روشنی از منافع تاریخی- طبقاتی خود نداشتند. ابتدایی‌ترین واکنش‌هایی که کارگران در آن به شکلی خام و ناپخته خشم طبقاتی‌شان را به طبقه‌ی سرمایه‌دار نشان می‌دهند، شکل منفردانه‌ای است که در قالب **بزهکاری** بروز پیدا می‌کند. کارگر منفرد آن‌چنان در فقر و نداری به سر می‌برد که کل وجودش از خشم و کینه‌ی سرمایه‌داران لبریز می‌شد و در واکنش دست به اعمالی همچون دزدی می‌زد. کارگران به مرور دریافتند که دزدی از سرمایه‌داران هیچ کمکی به کمتر شدن رنج‌های‌شان نمی‌کند. شاید آن‌ها در آن لحظه و در بین خود این عمل را تأیید می‌کردند اما کم‌کم به این درک رسیدند که این تنها یک فرد است که علیه سرمایه‌داران می‌جنگد. آن‌ها در نهایت

توسط قوانین همان سرمایه‌داران سرکوب می‌شدند بدون آن‌که تغییر و بهبودی در زندگی خود احساس کنند.

مواجهه‌ی کارگران با سرمایه‌داران شکل دیگری یافت. همان‌طور که گفتیم به واسطه‌ی رویداد انقلاب صنعتی در انگلستان و کاربست ماشین در سطح گسترده، سرعت و شدت کارها به قدری بالا رفته بود که کارگران ماشین‌ها را رقیب خود می‌دانستند. با هر بار ورود ماشین‌آلات کارگران بیشتر از پیش خود را در معرض بیکار شدن می‌دیدند. در این حالت بخشی از طبقه‌ی کارگر مازاد نیروی کار قلمداد می‌شد. چراکه اگر قبلاً برای بافتن پارچه شش کارگر مورد احتیاج بود اکنون با ورود ماشین‌آلات تعداد کارگران برای مثال به نصف کاهش می‌یافت. به واسطه‌ی اخراج‌های گسترده ارتشی از بیکاران شکل گرفته و دست سرمایه‌داران برای استثمار و تهاجم بیشتر به کارگران بازتر شده بود. اگر کارگران بیکار شده در شاخه‌ی دیگری از صنعت کار پیدا می‌کردند، به زودی به دلیل اشباع شدن آن بخش از صنعت نیز ارزش نیروی کارشان رو به سقوط می‌نهاد. کار با ماشین‌ها و وجود ارتش ذخیره‌ی بیکاران به سرمایه‌داران این امکان را داد تا دستمزدها را کاهش دهند. به کارگیری ماشین‌کارها را آنقدر ساده کرده بود که دیگر نیازی به نیروی کار ماهر نیز نبود. از این‌رو، بیشتر مردان بودند که از کار بیکار می‌شدند و سرمایه‌داران ترجیح می‌دادند از نیروی کار زنان و

کودکان غیرماهر استفاده کنند. کارگران خود را همچون ماشین‌هایی می‌پنداشتند که مدام باید بدون فوت وقت کار کنند. هرگونه ترک کار و خاموشی دستگاه‌ها جریمه و اخراج در پی داشت.



مجموعه‌ی این شرایط اسفبار باعث شد که کارگران در دوران ابتدایی انقلاب صنعتی علیه ماشین‌های بافندگی از جمله روبان‌بافی شورش کنند و به تخریب و نابودی ماشین‌ها بپردازند. در واقع آن‌ها علیه وسایل و ابزار تولیدی که خود می‌ساختند اما هیچ‌گونه مالکیتی روی

آن نداشتند به پا خاستند. ماشین‌ها زیر آماج خشم طبقاتی کارگران خُرد می‌شد یا بخشی از کارخانه‌ها به آتش کشیده می‌شدند و مواد خام و کالاهای ساخته‌شده نیز نابود می‌شدند. زمانی که جنبش ابزارشکنی در سراسر کارخانه‌های سایر شاخه‌های صنعتی نیز گسترش یافت، سرمایه‌داران چاره‌ی کار را در این یافتند که قانونی را در سال ۱۸۱۲ به تصویب برسانند که به موجب آن کارگران ابزارشکن با مجازات مرگ روبرو می‌شدند.

با این‌که کارگران در جنبش ابزارشکنی برای اولین بار به صورت غیرفردی متشکل شدند و مخالفت خود را با سرمایه‌داران ابراز کردند اما با این حال این شکل از مبارزه تنها محدود به بخشی از مناسبات تولیدی بود و از درون آن اتحادهای پایداری نمی‌توانست شکل بگیرد. کارگران برحسب تجربه‌ی مبارزاتی آموختند که این نوع مبارزه‌ی منفردانه نمی‌تواند به نتیجه‌ای عملی در جهت تغییر و بهتر شدن زندگی‌شان بینجامد. همین‌که دستگاهی شکسته می‌شد و آن‌ها به هدف خود می‌رسیدند، دیگر دلیلی برای ادامه‌ی اتحادشان وجود نداشت و خیلی زود پراکنده می‌شدند. ماشین‌های شکسته‌شده بعد از مدتی جایگزین شده و ابزارشکنان، دوباره با مجازات‌هایی روبرو می‌شدند. وضعیت دستمزدها و شرایط حاکم بر کار و زندگی کارگران بدون تغییر مانده بود. این وضعیت ناکارآمدی این شکل از مبارزه را

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)
از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

نشان داد اما مدت‌ها زمان لازم بود تا آن‌ها دریابند که ماشین و تکنولوژی دشمن‌شان نیست بلکه دشمن اصلی آن‌ها همان سرمایه‌دارانی هستند که موجبات بدبختی و فلاکت آن‌ها را فراهم آورده‌اند.



روند تکامل صنعت مدرن که کارگران را در کارخانه‌های بزرگ گرد آورده بود آن‌ها را در شرایط مادی یکسانی قرار می‌داد. کارگران چیزی

نداشتند و دستمزدی هم که پرداخت می‌شد همواره سیرکاهشی داشت. فقر و نداری در اثر بیکاری کارگران گسترش می‌یافت و آن‌گونه که آمارها نشان می‌دهند در دهه‌ی بیست قرن نوزدهم در لندن روزانه پنجاه هزار نفر صبح از خواب بیدار می‌شدند بدون آنکه بدانند آیا کاری در انتظارشان هست یا نه و شب را در کجا قرار است به خواب روند. تعداد کارگرانی که بر اثر بیکاری از گرسنگی می‌مردند، رو به افزایش بود. مرگ ناشی از گرسنگی به حدی شایع شده بود که کارگران انگلیسی جامعه را متهم به قتل‌های پنهانی می‌کردند و آن را "قتل اجتماعی" می‌نامیدند. شرایط کار و زندگی کارگران توأم با فلاکتی فرساینده بود که هر دم معیشت آن‌ها را تهدید می‌کرد. ساعات کار آنقدر طولانی بود که روزی به هیجده ساعت هم می‌رسید. در هلند ساعات کار روزانه دوازده الی شانزده ساعت مقرر شده بود. ساعات‌های کاری در شهر لیون فرانسه از این هم بالاتر بود. در فرانسه کارگران چاپخانه‌های پاریس باید از ساعت پنج صبح تا هشت شب کار می‌کردند. دستمزدهای بسیار کم و بیماری ناشی از محیط کار غیر بهداشتی، زندگی آن‌ها را به شمارش انداخته بود.

مناسبات حاکم بر جامعه مدام به کارگران نهیب می‌زد که جنگی بر سر زندگی‌شان در جریان است. اگر می‌خواهند زنده بمانند باید دیگران را کنار زده و به منفعت خود بیندیشند. زنده ماندن آن‌ها منوط به

فروش نیروی کار و دستمزدی بود که عایدشان می‌شد. زیرا تنها دارایی‌شان همین نیروی کار بود. وضعیتی پیش آمده بود که در آن کارگران مجبور بودند مزد بسیار پایین و ناچیز را به کار نکردن و فلاکت ناشی از بیکاری ترجیح دهند. سرمایه‌داران نیز همواره زندگی و معیشت کارگران را با گفتن این‌که "کارگر زیاد است و هر آن که اراده کند می‌تواند کارگر استخدام کند" تهدید می‌کردند. خطر بیکاری و



ناامنی شغلی زندگی کارگران را در نوسانی قرار داده بود که حتا آن دسته از کارگرانی که شغل نیز داشتند در نگرانی از دست دادن آن به سر می‌بردند. دستمزدهای کارگران غیرماهر نسبت به کارگران ماهر کمتر

بود و این خود باعث رقابت‌های درونی در بین کارگران شده بود. مناسبات فردگرایانه‌ی سرمایه‌داری باعث شده بود که هر کسی تا می‌تواند کلاه خود را سفت بچسبد. رقابت درون تک تک کارگران به نفع سرمایه‌داران و به ضرر منافع کارگران تمام می‌شد و آن‌ها رقابت میان کارگران را همچون سلاحی بر علیه‌شان به کار می‌بردند. سرمایه‌داران توانستند با استفاده از این رقابت و ترس از بیکاری کمترین میزان مزدی را که می‌شد، به آن‌ها بقبولانند. مزد بخور و نمیری که کارگران بتوانند نیروی کارشان را برای فروش بازتولید کنند. چراکه آن‌ها در اثر رقابت با یکدیگر به اجبار پذیرفته بودند صرفاً چیزی



به‌عنوان غذا
بخورند تا آن‌که
غذای سالم و
کافی بخورند.
لباسی کهنه
بپوشند تا آن‌که
لباسی نداشته
باشند.

با وجود

ممنوعیت‌های قانونی روزی نبود که کارگران شاخه‌های مختلف

صنعتی در اعتراض به وضعیت اقتصادی‌شان **اعتصاب** نکنند. آن‌ها برای خود معمولاً در قهوه‌خانه‌ها پاتوق‌هایی داشتند که بعد از کار طولانی به آن‌جا پناه می‌بردند تا از خستگی ناشی از کار روزانه بکاهند. کارگران در این پاتوق‌ها به طرق گوناگون به کمک یکدیگر می‌شتافتند. در نتیجه‌ی این کمک‌های متقابل و رفاقت‌های پایداری که بین‌شان شکل می‌گرفت به یکدیگر اعتماد پیدا کرده و در مورد مسائل و شرایط محیط کار از جمله میزان دستمزدها، اخراج‌ها، حوادث کار، اعتصاب‌ها، برخورد کارفرمایان و تقاضای آن‌ها برای کار و غیره به بحث و گفتگو می‌پرداختند.

اعتصاب‌هایی که آن‌ها به راه می‌انداختند، صرف نظر از اینکه شکست خورده باشند و یا به موفقیت‌هایی دست یابند، رقابت را در بین صفوف کارگران به عقب می‌راند و آن‌ها بیش از گذشته به نیروی اتحاد و همبستگی خود پی می‌بردند. رفته‌رفته کارگران در بین خودشان صندوق‌هایی شکل داده و هر کارگر مقداری پول به عنوان حق عضویت به چنین انجمن‌هایی می‌پرداخت تا در ایام بیکاری، اخراج، اعتصاب یا حوادث ناشی از کار به کمک یکدیگر بشتابند. در واقع، یکی از دستاوردهای مهم اعتصاب‌های کارگران را می‌توان در تأثیر به‌سزای آن‌ها بر همبستگی و زدودن رقابت در بین تک‌تک کارگران دانست. آن‌ها بیش از پیش درمی‌یافتند که باید رقابت در

بین صفوف خود را کنار بگذارند و علیه کارفرمایان متحد شوند. با آنکه در آن زمان هرگونه اتحادی در رابطه با هر مسأله‌ی کارگری ممنوع بود اما کارگران دست به تشکیل انجمن‌های پنهانی بین خود زده بودند که بعدها

همین انجمن‌های پنهانی نطفه‌های

تأسیس **اتحادیه‌های**

کارگری شدند. با رشد

و تکامل مستمر این

نطفه‌ها و تأثیرات آن

در اعتصاب‌ها و

مبارزه‌ی کارگران است

که بالاخره در سال

۱۸۲۴ قانون ممنوعیت

اتحادیه‌ها در انگلستان

ملغی شد. تا قبل از آن

حق تشکل تنها برای

اشراف و سرمایه‌داران

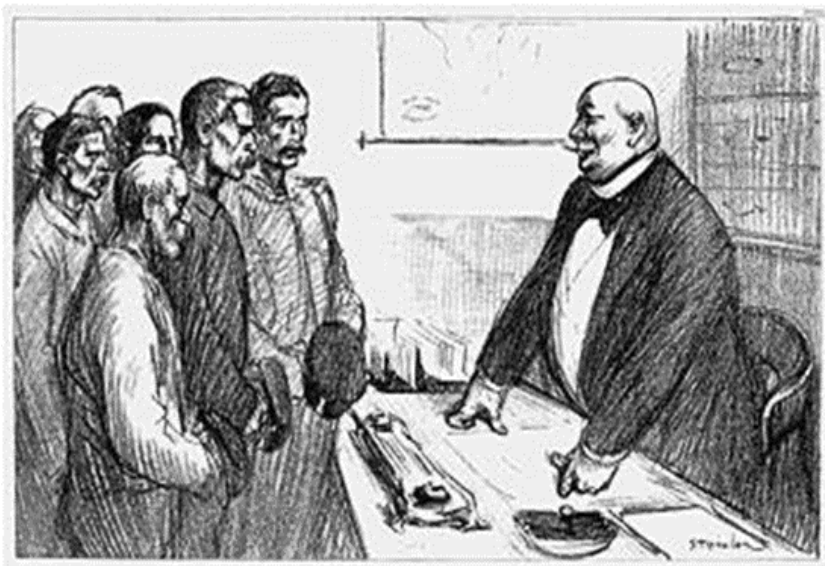
وجود داشت. قانونی



شدن اتحادیه‌های کارگری و ورود کارگران به عرصه‌ی جنبش اتحادیه‌ای حاصل سال‌ها مبارزه و اعتصاب‌هایی است که این طبقه در نبرد خود علیه کارفرمایان سرمایه‌دار انجام داده بود.

بعد از قانونی شدن حق تشکل، دامنه‌ی ایجاد و رشد اتحادیه‌های کارگری در سراسر انگلستان گسترش یافت. کارگران منفرد اکنون می‌توانستند با عضویت در اتحادیه‌ها با یک نیروی جمعی در مقابل کارفرمایان ظاهر شوند. بستر و زمینه‌ی شکل‌گیری چنین نیروی جمعی‌ای را باید در همان کارگاه‌های تولیدی در ابتدای شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌دارانه ردیابی کرد. در تولید کارگاهی دیدیم که فرایند تولید کالا از مواد خام گرفته تا کالای نهایی از زیر دست هر کدام از بخش‌های تولیدی رد می‌شد. یعنی هر کدام از کارگران بخشی از تولید محصول نهایی را بر عهده گرفته بودند. این امر در صنعت بزرگ به درجه‌ی بالایی تکامل یافت تا جایی که برای تولید هر محصول شاهد کار جمعی تعداد زیادی از کارگران یک کشور و حتا کشورهای گوناگون بودیم. نتیجه‌ی چنین شکل از تقسیم‌کاری، اجتماعی شدن تولید است. این تغییر در وضعیت مادی تولید بنیانی را شکل داد که کار و اثرگذاری فرد به قسمتی از ساز و کار جمعی برای تولید محصول تبدیل شد و این رویدادی بسیار مهم بود که امکان عمل و تفکر جمعی را برای کارگران به وجود آورد که تأثیرات آن را در

مبارزه‌ی جمعی کارگران در ادامه خواهیم دید. ذکر این نکته ضروری است که بر بستر همین بنیان بود که امکان گذار از شکل‌های انفرادی مواجهه — بزهکاری و ابزارشکنی — به شکل‌های جمعی ممکن شد. شکل‌هایی که بیش از آنکه برخاسته از وضعیت نوین تولید باشند



پس مانده‌ها و رسوبات ذهنی و فکری دوران پیشین در اذهان کارگران بودند. بستر مادی رشد اتحادیه‌های کارگری خود به خود منکشف نگشت بلکه دورانی طولانی از تجربه‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها نیاز بود تا که اراده‌ی جمعی کارگران راهکار مناسب ادامه‌ی مبارزه را بیابد

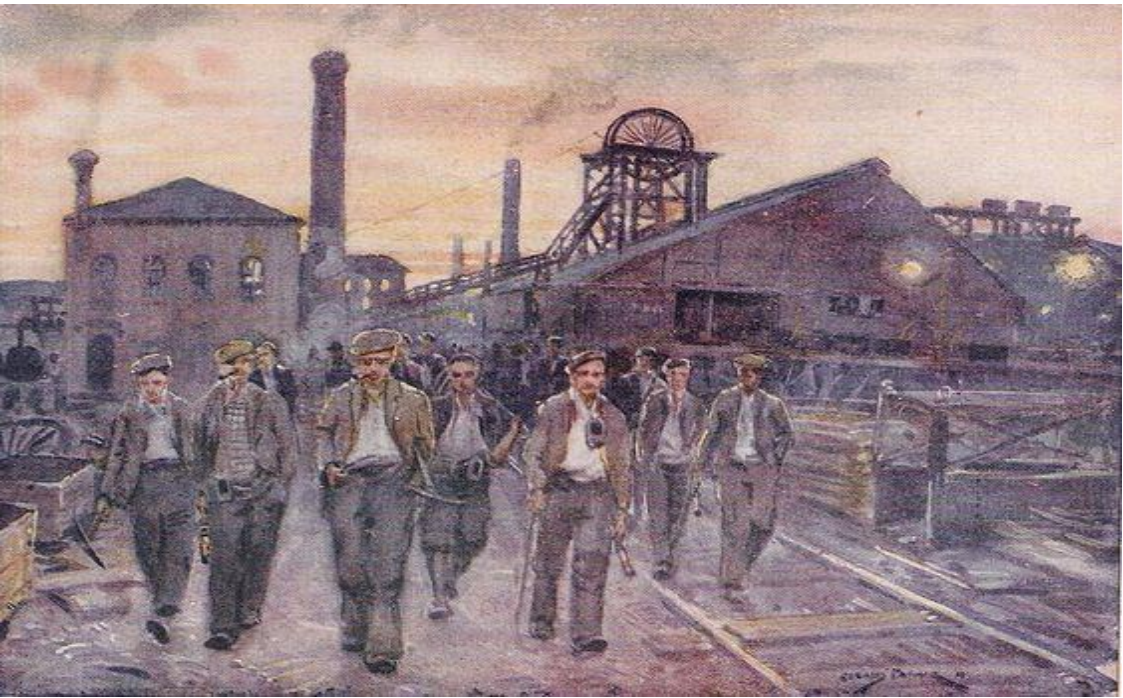
و به واسطه‌ی آن، کل جنبش طبقه‌ی کارگر یک گام به پیش بردارد.
گامی به سمت **جنبش اتحادیه‌ای**.

از سال ۱۸۳۲ به بعد است که در نتیجه‌ی مبارزه‌ی کارگران مدت کار روزانه به دوازده ساعت کاهش می‌یابد. آن‌ها در اتحادیه‌هایشان مزد را برحسب سود کارفرمایان تعیین کرده و توسط نمایندگان‌شان به سرمایه‌داران تحمیل می‌کردند. در تعیین مزدها به صورت جمعی نزد کارفرما رفته و قراردادهای جمعی می‌بستند. قراردادی که بسته می‌شد لازم‌الاجرا بود. هرگونه تخطی کارفرمایان از قرارداد مزدی واکنش اتحادیه‌ها را در برداشت. اتحادیه‌های کارگری در مقابل سرپیچی کارفرمایان تصمیم می‌گرفتند کارگران دست از کار بکشند. اگر کارگری توسط کاربست ماشین یا از جانب کارفرما به هر دلیلی بیکار می‌شد، اتحادیه معرفی‌نامه‌ای تنظیم می‌کرد و به همکاران کارگر در سایر نقاط می‌فرستاد تا برای کارگر بیکار شده کار پیدا کنند. در واقع لیستی از محل‌های کار توسط اتحادیه‌ها تنظیم می‌شد و آن‌ها به نوعی برای کارگران نقش کاریابی را نیز داشتند. کمیته‌ای در اتحادیه‌ها تشکیل شده بود که نقش سامان‌دهی هزینه‌های اتحادیه را برای اهداف مبارزاتی کارگران به پیش می‌برد. صندوق‌هایی مالی به‌وجود آمده بود که مبلغی از دستمزد خود کارگران به عنوان حق عضویت دریافت می‌شد تا در ایام بیکاری یا اعتصاب‌هایی که گاهاً چندین ماه به طول

می‌انجامید، منبعی برای هزینه‌های معیشتی کارگران و خانواده‌های‌شان باشد. درست است که دستمزدها به قدری پایین بودند که حداقل‌های زندگی کارگران را نیز به سختی جواب می‌دادند اما کارگران به این درک مبارزاتی رسیده بودند که تنها وسیله برای جلوگیری از سقوط ارزش نیروی کارشان همانا حفظ اتحادیه‌ها است. تشکیل‌یابی کارگران در اتحادیه‌ها و حفظ و تقویت اتحادشان، نتایجی بس ارزشمند و عملی داشت. اتحادیه‌ها به موازات فراهم کردن ابزاری قانونی و نیز تقویت روحیه‌ی جنگندگی در مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه‌داران، ترس را در وجود سرمایه‌داران شعله‌ور می‌ساختند. اعتصاب‌های بزرگ و چندین هزار نفره‌ای که کارگران با حمایت‌ها و پشتیبانی اتحادیه‌ها انجام می‌دادند همچون مدرسه‌ای جنگی بودند که کارگران هر روز بیش از روز قبل، خود را در آن آماده‌تر و نیرومندتر می‌یافتند. کارگران از هر فرصتی برای دور هم جمع شدن و برگزاری اعتصاب‌ها به منظور خنثی کردن اتحاد و سیاست‌های سرمایه‌داران استفاده می‌کردند و خود را در اتحادیه‌ها متشکل می‌ساختند. چراکه

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)
از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

به قدرت اعتصاب پی برده و به تغییرات و بهبودهایی که در نتیجه‌ی تلاش‌های اتحادیه‌ها در کار و زندگی حاصل می‌گشت واقف می‌شدند. زمانی‌که کارگران در نتیجه‌ی اعتصابات و مبارزه به رقابت با یکدیگر

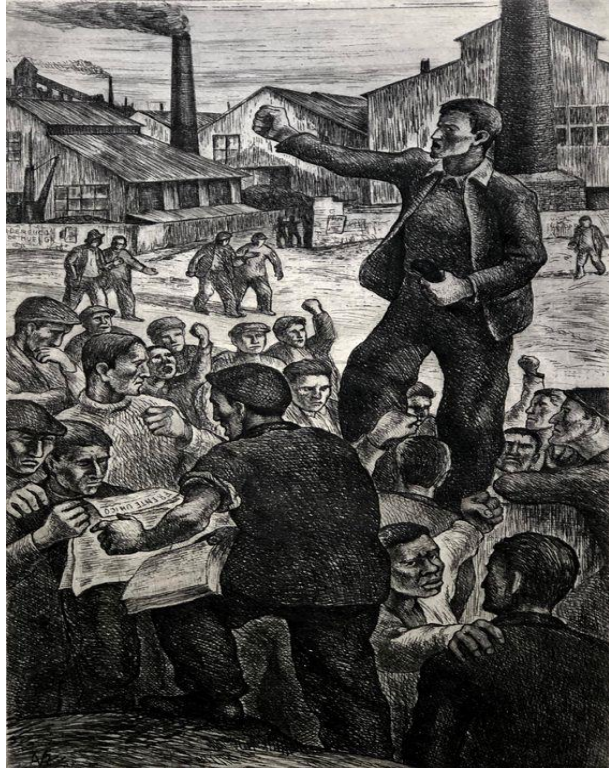


غلبه می‌کنند امر تشکیل‌یابی در دستور کار مبارزاتی آن‌ها قرار می‌گیرد. چراکه آن‌ها در نتیجه‌ی مبارزه در اتحادیه‌ها به این درک رسیده‌اند که تنها اتحاد خود آن‌هاست که می‌تواند مانع از سقوط ارزش نیروی کار

شود. اما هر چه پیش می‌روند بیشتر و بیشتر نه تنها یک کارفرمای منفرد و حتا کارفرمایان بلکه کل طبقه‌ی حاکم، دولت آن و نظام اجتماعی را در مقابل خود می‌یابند. از آن پس کارگران سعی می‌کنند اتحاد خود را هر چه بیشتر گسترش دهند و سازمان‌یافته‌تر از قبل عمل کنند. به همین دلیل است که ما در مبارزات کارگران انگلستان می‌بینیم که مطالبات آن‌ها از یک مرحله به بعد ناچاراً شکل سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کند. یعنی کارگران پیشرو درمی‌یابند که نمی‌توان تنها به واسطه‌ی مبارزه‌ی اقتصادی از حد مشخصی در مبارزه با سرمایه‌داران جلوتر رفت و لاجرم باید همزمان با مبارزات اقتصادی، جنبش سیاسی را نیز به پیش ببرند.

شکل‌گیری جنبش مستقل سیاسی

همزمان با رشد و گسترش اعتصاب‌ها و تقویت اتحاد در بین کارگران به طور چشمگیری بر میزان فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی کارگران افزوده می‌شود. آن‌ها همزمان در طی مبارزه‌ی اقتصادی با



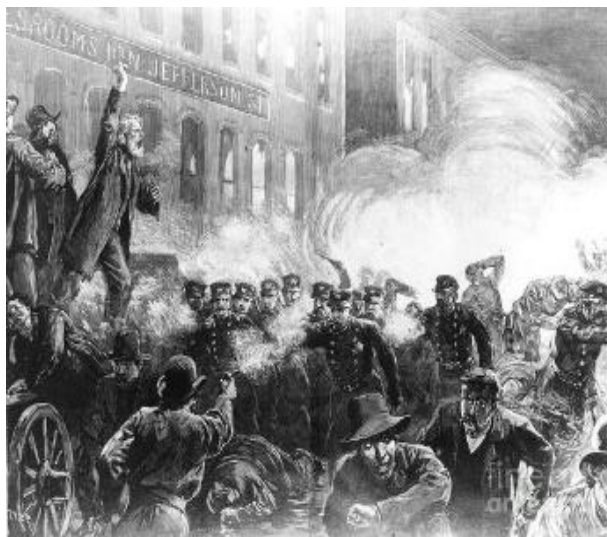
کارفرمایان، آن‌ها را هم‌چون یک طبقه باز می‌شناختند و به تضاد کار و سرمایه در درون مناسبات جامعه بیشتری می‌بردند. با آن که طبقه‌ی سرمایه‌دار انگلستان مدت‌ها پیش انقلاب کرده بود اما هنوز طبقه‌ی سرمایه‌دار جمهوری‌خواه انگلستان به شدت در حال نابودی

آخرین بازمانده‌های نظام کهن بود. در عرصه‌ی سیاسی نفوذ اشرافیت هنوز کامل برچیده نشده بود. کارگران و همچنین صاحبان سرمایه‌های کوچک — خرده‌بورژوازی — از حق رأی محروم بودند. قیام‌هایی برای تثبیت نظام جمهوری برپا شد. کارگران نیز همراه با طبقه‌ی سرمایه‌دار جمهوری خواه علیه سلطنت اشرافیت می‌جنگیدند. جنبش چارتیسم — منشور خلق — در واقع جنبش سیاسی کارگران بود که در آن تغییر قانون اساسی انگلستان را طلب می‌کردند. جنبش چارتیسم جنبشی بود که کارگران برای اولین بار خواست مطالبات سیاسی- اجتماعی را داشتند و به مبارزه‌ای سیاسی برای آن دست زدند. حق رأی همگانی و برگزاری دموکراتیک انتخابات مطالبه‌ای بود که طبقات کارگر و بخشی از سرمایه‌داران جمهوری خواه را که هنوز سویه‌های انقلابی در آن وجود داشت، برای دستیابی به آن متحد ساخته بود. منافع طبقه‌ی کارگر هنوز و هم‌چنان از طبقه‌ی سرمایه‌دار جدا نشده بود و حتا گردهم‌آیی‌هایی در ائتلاف با هم و در دفاع از جمهوری تشکیل می‌دادند. در سال ۱۸۳۳ کمیته‌ای با عنوان "انجمن عمومی کارگران لندن" شکل گرفت که این کمیته منشور خلق را در شش بند تدوین کرد.

آنچه از این بندها می‌آید روی آوردن کارگران به عرصه‌ی مسائل سیاسی و اعلام وجود در درون ساحت زندگی سیاسی- اجتماعی و زیر

سؤال بردن قانون اساسی انگلستان بود. البته در یک نکته کارگر چارتیست جمهوری خواه از سرمایه‌دار جمهوری خواه جدا می‌شد. آن شکل از جمهوری که کارگران در پی آن بودند، فقط سیاسی نبود بلکه شکلی بود که اصلاحات اجتماعی- اقتصادی را در پی داشت. صاحبان کسب و کارهای کوچک نیز که به دلیل بحران سال‌های ۱۸۳۷ تا ۱۸۳۹ و فقر ناشی از آن، تبدیل به کارگران مزدبگیر می‌شدند در ادامه به جنبش چارتیسم روی آوردند.

در سال ۱۸۴۰
در بسیاری از
شهرهای
انگلستان
قیام‌هایی توسط
چارتیست‌ها
درگرفت.
سرمایه‌داران که
از پیش خواهان
الغای قوانین



غله بودند فرصت را مناسب دیده و می‌خواستند واکنش کارگران به بحران اقتصادی را به نفع خود جهت‌دهی کنند. در آن زمان صادرات

و واردات غله با محدودیت‌های گمرکی همراه بود و آن‌ها از دولت می‌خواستند که این محدودیت‌ها را اعمال نکند و تجارت را آزادتر سازد. اعمال محدودیت‌های گمرکی به نفع اشراف بود که باعث افزایش قیمت مواد غذایی شده بود و سرمایه‌داران را مجبور به پرداخت دستمزدهای بالاتر برای کارگران می‌کرد. کارگران از خواسته‌ی سرمایه‌داران حمایت نمی‌کردند چراکه متوجه شده بودند که این مطالبه برای منافع آن‌ها نیست و تنها منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار را تضمین می‌کند.

بحران سال ۱۸۴۲ از راه رسید و سرمایه‌داران در تحمیل خواسته‌های خود مبنی بر لغو قوانین غله مصمم‌تر شده و به شیوه‌های قهری روی آوردند. آن‌ها به هر طریقی بود می‌خواستند به کمک بحران، فقر و خشم عمومی، مطالبه‌ی خود را به کرسی بنشانند و عموم توده‌ها را به شورش دعوت می‌کردند. از سوی دیگر، بحران باعث کاهش مزدهای کارگران و فقر بیشتر آن‌ها شده بود که در اعتراض به این وضع نامه‌ای با سه و نیم میلیون امضا تهیه شد. کارگرانی که به الغای قوانین غله روی خوشی نشان نمی‌دادند در نتیجه‌ی فقر برآمده از بحران بار دیگر با طبقه‌ی سرمایه‌دار به ضرر اشراف متحد شدند. در سال ۱۸۴۳ به همراه سرمایه‌داران نامه‌ای تنظیم کردند و در آن هم مطالبه‌ی الغای قوانین غله و هم منشور خلق را طلب نمودند. کارخانه‌داران در نظر

داشتند که برای رسیدن به هدف خود دولت و مجلس را زیر فشار بگذارند. اندکی بعد از بحران، رونق دوباره به جامعه بازگشت و فرصتی دست می‌داد تا در وضعیت کارگران بهبودی نسبی حاصل آید. طبقه‌ی سرمایه‌دار متوجه شد که اگر وضعیت کارگران بهبود یابد دیگر آن‌ها را نمی‌تواند به شورش وادار کرده و گوشت دم توپ کند. بنابراین سرمایه‌داران در یک تصمیم متحدانه، مزد کارگران را پایین آوردند. کارگرانی که به وضعیت معیشتی اعتراض می‌کردند با جواب تعطیلی کارخانه از سوی کارفرمایان مواجه می‌شدند. در واقع این بار کارفرمایان بودند که کارخانه‌ها را تعطیل می‌کردند و کارگران را به اعتصاب مجبور می‌ساختند. طبقه‌ی کارگر به شورش نابهنگام فراخوانده می‌شد.

کارگران در گروه‌های چند هزار نفری به خیابان‌ها ریختند و گردهمایی‌هایی برپا کردند. خواسته‌ی آن‌ها الغای قوانین گمرکات غله نبود بلکه شعار آن‌ها "مزد عادلانه در برابر کار عادلانه" بود. شورش کارگران تمام نواحی صنعتی انگلستان را در بر گرفته بود. با آن که همه‌ی کارگران می‌دانستند که به خاطر الغای قوانین غله به خیابان نیامده‌اند اما صف آن‌ها به شدت آشفته و خواسته‌هایشان ناهمگن بود. عده‌ای از آن‌ها درصدد تحمیل منشور خلق بودند و عده‌ای دیگر زمان آن را نامناسب می‌دانستند و تنها در پی افزایش سطح مزدها بودند. از آن جایی که کارگران به شورش تحریک شده و به خیابان‌ها

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)
از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

ریخته بودند و در صف خود نیز دچار چنددستگی شده بودند، شورششان درهم شکسته شد. این اتفاق زمانی رخ داد که روند وقایع می‌رفت تا تمامی نظم موجود را تهدید کند. از این رو طبقه‌ی سرمایه‌دار بر حسب منافع خود این بار به حمایت از دولت شتافت و به سرکوب بی‌امان کارگران پرداخت. کارگران و جنبش چارتیسم به شدت سرکوب شدند اما این دوره‌ی تاریخی، **گسست قاطعانه‌ی** منافع طبقه‌ی کارگر از طبقه‌ی سرمایه‌دار انگلستان بود. کارگران طبقه‌ای متشکل از عالی‌ترین سطح سازماندهی را - در قالب دولت - در برابر



CHARTISTS' RIOTS.

منافع خود می‌دیدند. از آن پس چارتیست‌ها پیگیری منافع طبقاتی کارگران را با سمت‌وسویی اجتماعی پیش می‌کشیدند.

تجربه‌ی مبارزاتی چارتیست‌ها به آن‌ها نشان می‌داد که طبقه‌ی سرمایه‌دار نه همچون گذشته طبقه‌ای مترقی بلکه دشمن قسم‌خورده‌ی طبقه‌ی کارگر است. از این‌رو مطالبات منشور خلق برای آن‌ها نه هدف نهایی بلکه به وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی تبدیل شد و از آن پس شعار " قدرت سیاسی وسیله‌ما، سعادت اجتماعی هدف‌ما" به بیرق مبارزاتی چارتیست‌ها تبدیل گشت.

می‌توان گفت که طبقه‌ی کارگر انگلستان **استقلال طبقاتی** خود را از لحاظ تاریخی در جنبش چارتیسم به دست آورد. چارتیسم اولین سازمان سیاسی کارگری بود که طبقه‌ی کارگر خود را در آن برای مبارزه‌ی سیاسی متشکل ساخته بود. با آن‌که چارتیست‌ها شکست خوردند اما طبقه‌ی کارگر فهمیده بود که باید از طبقه‌ی سرمایه‌دار جدا شده و تشکیلات سیاسی مستقل خود را سازمان دهد. تا قبل از ورود کارگران به این جنبش سیاسی، طبقه‌ی کارگر نمی‌توانست به ضرورت استقلال سیاسی از سرمایه‌داران پی ببرد چراکه سویه‌های ارتجاعی بودن تمامی بخش‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار به‌واسطه‌ی مبارزه‌ی کارگران بود که بروز می‌کرد. در واقع کارگران دریافتند که در برابر سرمایه‌دارانی که متحد بودند، حفظ و تقویت اتحادشان ضروری‌تر از هر چیز دیگری است.

همچنین شکست جنبش چارتیستی نشان داد که اگر طبقه‌ی کارگر چشم‌انداز روشن و مشخصی از مبارزه‌ی خود نداشته باشد و بدون تاکتیک و اتحاد عمل مناسب به تظاهرات خیابانی و قیام روی آورد، طبقه‌ی سرمایه‌دار با نیروی سرکوب دولتی، از قلع و قمع کارگران هیچ ابایی نخواهد داشت و حتی اگر از پس سرکوب آن نیز برنیاید چنان آگاهی آن را به انحراف می‌کشاند که نهایتاً آن جنبش سر از راهکارهای سرمایه‌دارانه در می‌آورد. در الغای قوانین غله دیدیم که چگونه منافع دو طبقه به طور کامل از هم جدا و همچون تضادی آشتی‌ناپذیر بروز کرد. سرمایه‌دار جمهوری خواه نیز سوییجهای ارتجاعی خود را نشان داد و تعلقات و منافع واقعی خودش را در قالب طبقه‌ی سرمایه‌دار انگلستان پی گرفت و در مقابل، از ابزار سرکوب دولتی برای اعمال قدرت استفاده کرد. سرمایه‌داران از هر سیاستی استفاده می‌کنند تا کارگران را به پیاده‌نظام خود تبدیل کنند و هر آن صفوف آن‌ها را با چنددستگی به هم بریزند. این درسی بود که کارگران از مبارزه‌ی خود گرفتند و از آن پس دریافتند که داشتن صف مستقل سیاسی-تشکیلاتی از سرمایه‌داران و نبود خواست‌های مشخص اقتصادی-سیاسی شکست را به سرنوشت محتوم هر جنبش کارگری‌ای تبدیل خواهد کرد.

از آن پس، جنبش سیاسی چارتیسم بسیار آسیب‌پذیر و دچار افول شد. در سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ رویدادهایی در سطح جهانی به وقوع پیوستند که شورش‌های کارگران و پیروزی‌های ارتجاع، هر دم انقلابی‌گری طبقه‌ی سرمایه‌دار را به ضد خود یعنی ضد انقلاب تبدیل می‌کرد. آفت سیب‌زمینی در سال‌های ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و قحطی پس از آن برای توده‌های کارگر و همچنین بحران بازرگانی سال ۱۸۴۵ در انگلستان از جمله این رویدادها هستند که نه تنها کارگران انگلستان بلکه این بار در قامتی دیگر، طبقه‌ی کارگر فرانسه سرمایه‌داران را به مبارزه می‌طلبد.

فرایند جنبش سیاسی و استقلال طبقاتی کارگران، به انگلستان محدود نماند و در سایر کشورها از جمله فرانسه نیز به شکل‌های گوناگونی بروز یافت. شکل‌گیری جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر فرانسه علاوه بر آن که شامل برگزاری اعتصاب‌هایی با خواست و مضمون سیاسی بود، شامل فعالیت‌های کارگران در قالب قیام‌های مسلحانه نیز می‌شد. بحران سال ۱۸۲۸ زندگی و معیشت کارگران فرانسوی را دشوار ساخته بود. نظام سلطنتی نیز با یکسری اقدامات از جمله اعمال محدودیت‌هایی برای حق رأی موجبات خشم و نارضایتی بیشتر کارگران را فراهم آورده بود. کارگران در واکنش به اقدامات نظام سلطنتی، در ژوئیه‌ی ۱۸۳۰ به سنگرها روی آوردند و در طی سه روز

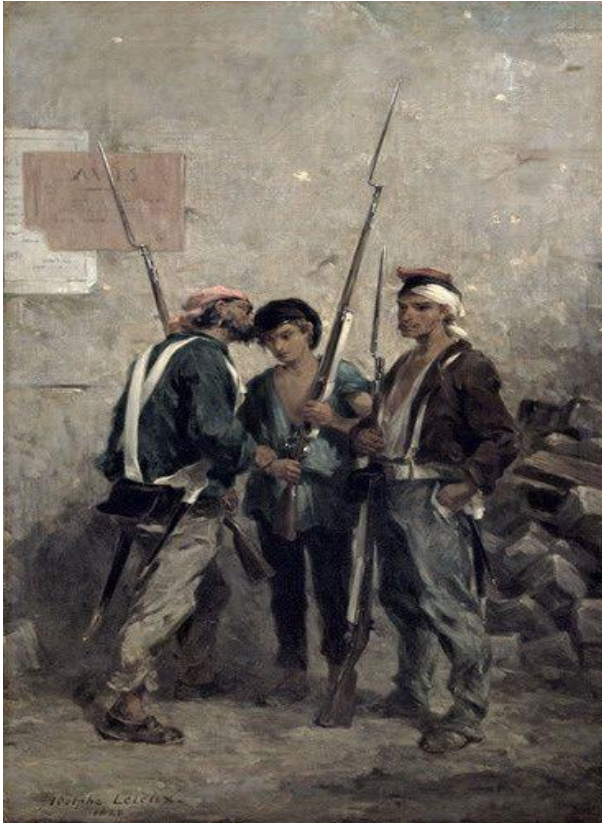
مبارزه‌ی مداوم توانستند شاه را برکنار کنند. کارگران به خیال آن که با حمایت‌های جناح‌های رادیکال سرمایه‌دار که مخالف سلطنت بودند، حق رأی را به دست آورده‌اند سنگرها را ترک و سلاح‌هایشان را بر زمین گذاشتند. طبقه‌ی سرمایه‌دار که قدرت را در دست داشت، پادشاهی جدید به نام لوئی فیلیپ را بر تخت نشانید. پس از این زمینه‌های سلطه‌ی تمام و کمال سرمایه‌داران تحقق یافت. کارگران متوجه شدند که اتفاقاً قدرت سرمایه‌داران بیشتر تقویت شده و آن‌ها همچنان از حقوق سیاسی- اجتماعی محروم مانده‌اند. مداخله‌ی طبقه‌ی کارگر در حوادث ژوئیه‌ی ۱۸۳۰ و شکست آن سرآغاز ورود طبقه‌ی کارگر فرانسه به جنبش مستقل سیاسی بود.

در نتیجه‌ی بحران‌های سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ که در سطور پیشین ذکر شد، سلطنت لوئی فیلیپ با بحران مواجه شد. طبقه‌ی سرمایه‌دار صنعتی که هدف‌اش پایان دادن به سلطه‌ی اشرافیت مالی بود، خواهان اصلاح در قانون انتخابات شد که سلطه‌ی حزب آن‌ها را در پی داشت. از این رو شورش‌های عظیمی در این سال‌ها از طرف تمامی گروه‌های ناراضی از سلطنت درگرفت که نتیجه‌ی آن به وجود آمدن حکومت موقت بود. این بار نیز کارگران به شورش‌ی زودهنگام فراخوانده شده بودند. سرمایه‌داران صنعتی که خود خواهان برگزاری تظاهرات شده بودند، این بار نیز عقب نشستند و این کارگران بودند

که در فوریه‌ی ۱۸۴۸ با فریادهای "زنده باد رفرم" به شورش خیابانی روی آوردند. دلیل آنکه طبقه‌ی کارگر فرانسه در این مرحله از مبارزات خود در کنار منافع سرمایه‌داران قرار گرفت و نمی‌توانست خود را تمام‌قد به عنوان یک نیروی انقلابی به کلیت طبقه‌ی سرمایه‌دار فرانسه تحمیل کند، مبارزه‌ی او با بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار فرانسه بود. این بخش نیز سرمایه‌دارانی بودند که در کار بانک‌داری و بورس و به طور کلی اشرافیت مالی بودند. طبقه‌ی سرمایه‌دار صنعتی در فرانسه برخلاف انگلستان هنوز آنقدر قوام نیافته بود که طبقه‌ی کارگر صنعتی را علیه خود بشوراند. در نتیجه کارگران هدف مبارزاتی‌شان را حمله به فساد و بورس‌بازی آن بخش از سرمایه‌دارانی قرار داده بودند که دولت را بدهکار ساخته بود و بدهکار شدن دولت نیز برای آن‌ها به معنای خرج کردن از درآمدهای عمومی بود که باعث نارضایتی‌های گسترده‌ی آن‌ها می‌شد.

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)
از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

با پیوستن بخشی از سربازان گارد ملی به مبارزه‌ی کارگران، دیگر در ارتش رمقی برای ادامه‌ی نبرد باقی نمانده بود. طبقه‌ی کارگر در



نتیجه‌ی جنگ مسلحانه با نظام سلطنتی، لوئی فیلیپ را مجبور به استعفا نمود و به سلطنت پایان داد. با فروپاشی نظام سلطنتی که با خون کارگران به‌دست آمده بود، بلافاصله شعار "آزادی، برابری، برادری" دوباره از

سوی کارگران اعلام شد. در چنین شرایطی که طبقه‌ی کارگر در سنگرها برای جمهوری می‌جنگید، سرمایه‌داران از خلاء به وجود آمده استفاده

کرده و فوری تشکیل حکومت موقت را اعلام کردند. حکومت موقت در ماهیت خود به قصد خلع سلاح و کنار زدن کارگران تشکیل شده بود. در برابر حکومت موقت که اکثر نمایندگان آن را سرمایه‌داران تشکیل می‌دادند کارگران نیز در قالب کمیسیونی خود را سازمان داده و نمایندگان برگزیده بودند.

کارگران که تجربه‌ی مبارزاتی ژوئیه‌ی ۱۸۳۰ را داشتند، از پای ننشسته و مطالباتی را از حکومت موقت در قالب "ایجاد وزارت کار" مطرح کردند. خواسته‌ی کارگران برگرفته از شرایطی بود که در آن زندگی می‌کردند. اکثر آن‌ها در نتیجه‌ی بحران بیکار شده و امنیت شغلی نداشتند. هم‌چنین کارگران موفق شدند در نتیجه‌ی تحمیل خواسته‌های خود به حکومت او را مجبور به لغو ممنوعیت قانونی اتحادیه‌های کارگری کنند. مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی کارگران مسلح پاریس نتیجه داد و حکومت حق رأی را برای مردان به رسمیت شناخت. ساعات کار روزانه در پاریس به ده ساعت در روز کاهش یافت. همچنین یکی از خواسته‌های مهم کارگران عضویت در گارد ملی بود. این خواسته نیز تحت فشار کارگران به حکومت تحمیل گردید. تأثیرات عملی و بس مهم چنین مطالبه‌ای که از سوی کارگران پی گرفته شد در بخش‌های گسترده‌تر مبارزه‌شان مشخص خواهد شد.

سرمایه‌داران صنعتی در تلاش بودند تا از رادیکالیسم بیشتر طبقه‌ی کارگر علیه خود بکاهند. از این رو تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا این طبقه را از میدان مبارزه بیرون گذارند. برای این کار آن‌ها سیاست دسیسه‌وار "مقابل هم قرار دادن کارگران" را در پیش گرفتند. بدین جهت ارتشی از بخش‌های به قهقرا رفته‌ی کارگران که حاضر بودند به هر کاری تن دهند - اصطلاحاً لومپن پرولتاریا - را به استخدام خود درآوردند. هدف از استخدام آن‌ها، شکست نیروی سازمان‌یافته‌ی کارگران پاریسی بود. کارگران نیز به خیال آن که اینان همان ارتش کارگری هستند، از رژه‌ی آن‌ها استقبال کردند. سرمایه‌داران که منتظر فرصتی بودند تا کارگران را از صحنه‌ی سیاسی بیرون بگذارند در همدستی با حکومت موقت، از طریق گارد ملی تظاهرات خصمانه‌ای علیه حکومت موقت ترتیب دادند. دهقانان و بخش‌هایی از خرده بورژواها که حکومت موقت را در خطر می‌دیدند در حمایت از آن به خیابان‌ها آمدند. چراکه حکومت موقت برای آن‌ها مظهر جمهوری بود. کارگران که در گیرودار آماده‌سازی برای شرکت در انتخابات مربوط به ستاد گارد ملی بودند، به یکباره در عمل انجام‌شده قرار گرفتند. سرمایه‌داران با پراکندن شایعه‌ای مبنی بر سرنگونی حکومت موقت توسط کارگران، توانستند همه‌ی نیروها را علیه طبقه‌ی کارگر فرانسه بسیج کنند. نیروی نظامی سرمایه‌داران در حالت آماده‌باش برای

سرکوب کارگران به شهر گسیل شد. دم و دستگاه تبلیغاتی آن‌ها نیز با آبتاب فراوان علیه کارگران به راه افتاده بود و دهقانان و همچنین بخشی از سرمایه‌دارهای کوچک از کارگرانی که می‌خواستند حکومت موقت را سرنگون سازد، به خشم آمده بودند. مجلس فی‌الفور از فضای به وجودآمده علیه کارگران استفاده کرد و با تشکیل جلسه، جمهوری بورژوازی را اعلام کرد. مجلسی که سرمایه‌داران در آن دست بالا را داشتند.



در وقایع مربوط
به انقلاب ۱۸۴۸
فرانسه که هنوز
کارگران خود را
به عنوان یک
نیروی انقلابی
نشناخته بودند
با تحریک
سرمایه‌داران
به

شورش‌های خیابانی کشیده می‌شدند. آن‌ها در واکنش به اقدامات حکومت، با هدف تشکیل حکومت موقت جدیدی مجلس را به

تصرف خود درآوردند. نتیجه مشخص بود. بسیاری از رهبران کارگری تبعید و زندانی شدند. کارگران در پاسخ به اقدامات وحشیانه‌ی طبقه سرمایه‌دار تظاهرات برپا کردند. بین دو طبقه نبرد خونینی درگرفت که به موجب آن سبعیت طبقه‌ی سرمایه‌دار بیش از پیش بر کارگران آشکار شد. اعدام بیش از سه هزار کارگر زندانی نتیجه‌ی ترسی بود که به جان سرمایه‌داران افتاده بود. هیچ رحمی در کار نبود. طبقه‌ی سرمایه‌دار برای اولین بار نشان داد زمانی که طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه‌ای که به منافع طبقاتی خود آگاه است، در برابر او قد علم کند، از کشتار دیوانه‌وار آن‌ها هیچ ابایی نخواهد داشت.

با شکست انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ قدرت مجلس و قوه‌ی مجریه و به طور کلی ماشین دولتی کامل‌تر شد. در واقع در این سال است که سرمایه خود را در عالی‌ترین سطوح سازمان می‌دهد و دولت سرمایه‌داری برای اولین بار سیادت و سلطه‌ی طبقاتی خود را بر طبقه‌ی کارگر اعمال می‌کند. او با استفاده از این قوه‌ی قهریه درصد اعمال این سیادت بر طبقات ستم‌دیده برمی‌آید و با تمامی اندام‌های سازمانی‌اش به جنگ با کارگران می‌رود.

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱)
از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی

انقلابات ۱۸۴۸ با آن‌که شکست خورده بود و طبقه‌ی کارگر بهای سنگینی برای آن متحمل شده بود اما گام‌هایی در آمادگی کارگران برای مبارزات پیش رو بود. کارگران به تجربه دریافته بودند که دیگر نباید



دنباله‌روی سرمایه‌داران بود چراکه حداقل سویی مترقی که طبقه‌ی کارگر را به پیگیری منافع خود در اتحاد با سرمایه‌داران وادار کند، دیگر

وجود نداشت. طبقه‌ی انقلابی که همان سرمایه‌داران هستند به ضد انقلاب تبدیل شده بودند. ضد انقلابی که در مقابل طبقه‌ی انقلابی کارگران تا به امروز ایستاده است و پیگیری خود را در سرکوب منافع جامعه به اثبات رسانده است. این طبقه میخ سروری طبقاتی خود را طوری کوبیده بود که دموکراسی حافظ حق مالکیت اقلیت، اکثریت جامعه را به زیر سلطه خود کشانده بود. طبقه‌ی کارگر دیگر نباید به هیچ‌وجه به طبقه‌ی سرمایه‌دار اعتماد کند. انقلابی‌گری طبقه‌ی سرمایه‌دار به پایان رسیده بود.

حوادث انقلاب ۱۸۴۸ آن نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات جنبش کارگری است که کارگران با درکی سیاسی طبقاتی، از سرمایه‌داران گسست کردند و دموکراسی بورژوازی را مورد تردید قرار دادند. زیرا جمهوری سرمایه‌داران نه دموکراسی اکثریت جامعه بلکه "دموکراسی اقلیت سرمایه‌دار" بود. در نظر سرمایه‌داران "اکثریت" همان طبقه‌ای بود که از حق مالکیت خصوصی بر جامعه برخوردار بود. دموکراسی بورژوازی سیادت و سروری این طبقه بر طبقه‌ی کارگر بود. کارگران با مبارزات طبقاتی خود پرده از دموکراسی سرمایه‌دارانه برمی‌داشتند و ماهیت استثمارگر طبقه‌ی سرمایه‌دار بیش از پیش برای آن‌ها آشکار می‌شد. از پس این وقایع است که مسئله‌ی کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و متشکل شدن آن‌ها در قالب طبقه‌ی حاکمه مطرح

می‌شود. در نتیجه‌ی اعمال سیادت طبقاتی و شکست کارگران، آن‌ها درمی‌یابند که تنها با توسل به قدرت دولتی است که می‌توانند مقاومت سرمایه‌داران را درهم بشکنند. آن‌ها در نتیجه‌ی مبارزه طبقاتی با طبقه‌ی سرمایه‌دار فرانسه به این آگاهی طبقاتی می‌رسیدند که تنها با زور می‌توان سروری سرمایه‌داران را برانداخت اما این خواسته‌ای بود که طبقه‌ی کارگر در آن زمان توان مبارزاتی آن را نداشت. پیامدهای انقلاب صنعتی که در انقلاب فرانسه و مبارزات طبقاتی آن، خود را برجسته می‌کرد، برای طبقه‌ی سرمایه‌دار قدرت سیاسی را به ارمغان آورد که این قدرت همبسته با قدرت اقتصادی آنان به وجود آمده بود. قطعاً در دوره‌های اولیه‌ی شکل‌گیری سرمایه‌داری تا ۱۸۴۸ طبقه‌ی سرمایه‌دار انقلابی عمل کرده و طبقه‌ای مترقی بود چراکه به حرکت و پویایی تکامل تاریخی جوامع سرعت و شتاب بخشیده و گسترش اختراعات و ماشین‌ها را سبب شده بود. علم را از ید آموزه‌های قرون وسطایی بیرون کشیده و عقلانیت را معیار علم قرار داد. صنعت حمل و نقل و کشتیرانی و تجارت پیشرفت کردند. بازارهای جهانی گشایش یافتند و هرگونه مانعی که در مقابل این جهان‌گشایی‌ها قد علم می‌کرد، با سرکوب طبقه‌ی سرمایه‌دار مواجه می‌شد. اما تجربه‌ی تاریخی طبقه‌ی کارگر انگلستان، فرانسه و حتا آلمان در این مرحله از مبارزه به ما نشان می‌دهد که سرمایه‌داران از

آن پس که خود را در قالب نظام سیاسی برآمده از مناسبات سرمایه‌داری در جهان تثبیت کردند، دیگر سلطه‌ی طبقاتی خود را کامل کرده‌اند و به طبقه‌ای ارتجاعی تبدیل شده‌اند. از آن به بعد هر آن‌چه از عمل سیاسی دولت‌های سرمایه‌داری پدیدار می‌شود برای حفظ نظم موجود است. نظم موجود، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و محافظت از آن است. هر تلاشی که از جانب طبقه‌ی سرمایه‌دار برای حفاظت از این حق! انجام می‌شود، سلطه‌ی این اقلیت بر اکثریت جامعه را در بردارد. از مبارزه‌ی سیاسی کارگران فرانسه می‌آموزیم که دوره انقلابی‌گری طبقه‌ی سرمایه‌دار در غرب از سال ۱۸۴۸ به اتمام رسیده و بر حسب این تجربه‌ی تاریخی، امروزه دم زدن از انقلابی بودن این طبقه، عین خیانت به طبقه‌ی کارگر است.

در این دوره از تاریخ مبارزات کارگران تحولی تعیین‌کننده روی داد و آن تکوین و انکشاف سوسیالیسم علمی به مثابه‌ی علم مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر است. بنا به اهمیت این تحول در مبارزه‌ی طبقاتی پیوستار تحولات تاریخی را متوقف کرده و شکل‌گیری سوسیالیسم علمی را بیشتر بررسی می‌کنیم.

سوسیالیسم علمی، علم‌رهای پرولتاریا

تا بدین جا دیدیم که جهان کهن توسط مناسبات جدید آماج حمله قرار گرفت و نظام جدیدی، نظام سرمایه‌داری جای آن را گرفت. نظام اجتماعی جدید در درون خود گورکنانش - طبقه‌ی کارگر - را آفرید و از همان ابتدا طبقه‌ی کارگر گام به گام وارد رویارویی در سطوح مختلف با این نظام نوین شد. از مرحله‌ای به بعد انباشت تجربیات مبارزاتی به نقطه‌ای رسید که امکان تغییری کیفی در آگاهی طبقه کارگر را فراهم ساخت. در چنین شرایطی بود که بستر مادی برای منکشف شدن علم مبارزاتی طبقه‌ی کارگر فراهم آمد. در ادامه بپردازیم به این‌که روند تکوین و تکامل این علم چه گام‌هایی را طی نمود.

مناسبات و روابط شکل‌گرفته پس از انقلاب صنعتی با مناسبات نظام تولیدی قدیم ناسازگار بود. به موازات نابودی نظام کهن فئودالی و رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید در اروپا علم قرون وسطایی جای خود را به تجربه، مشاهده و بررسی طبیعت می‌داد. طبقه‌ی سرمایه‌دار برای آن‌که بتواند قدرت را به‌دست گیرد ناگزیر بود علیه آموزه‌های قرون وسطایی اعلان جنگ دهد و با انجام اقدامات اصلاحی قدرت را از ید پادشاهان نظام اشرافیت بیرون آورد. رشد و توسعه‌ی صنعت نیز فراگرفتن علم مدرن را برای دقیق بودن تولیدات صنعتی ضروری

ساخته بود. علم در دوره‌ی فئودالیسم برحسب آموزه‌های کلیسایی که حدود آن را مذهب تعیین می‌کرد وجود داشت. اما طبقه‌ی تازه شکل‌گرفته‌ی سرمایه‌دار برای تولید صنعتی که نیازمند علوم دقیق بود ناگزیر از نقد شدید آموزه‌های کلیسا بود.

نظریاتی که عمدتاً به نقد آموزه‌های نظام فئودالی می‌پرداختند، برگرفته از تجربه‌گرایی و ماتریالیسم (ماده‌گرایی) بود. فلسفه‌ی ماتریالیسم دقیقاً آن نظام نظری و تبیینی بود که سرمایه‌داران برای دفاع از نظم جدید به آن نیاز داشتند. ماتریالیسم با نظریات تجربه‌گرایان و یافته‌های دانشمندان علوم طبیعی مطابقت داشت و همچون علم جدید داعیه‌ی مبارزه با اوهام و خیالات را داشت. از این‌رو همواره مورد نفرت و حمله‌ی شدید کلیسا و طرفداران نظم اشرافی واقع می‌شد.

در سراسر قرن هیجدهم که به عصر روشنگری معروف است، طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید در نتیجه‌ی مبارزه‌اش با خرافات قرون وسطایی در پی عقلانی کردن پدیدارها برمی‌آید. خرد حرف اول و آخر را می‌زد و همه‌ی نهادها و سنت‌های قدیم غیرعقلانی شناخته می‌شدند. به باور اصحاب روشنگری "عقل و خرد مبنایی است برای قراردادهای اجتماعی که بین انسان‌ها بسته می‌شود. افراد با معیار عقل هر آنچه را که برای زندگی بشری سودمندتر است برگزیده و برحسب قراردادی

اجتماعی پیمان می‌بندند که این‌گونه زندگی کنند. زمانی که قرارداد اجتماعی با عقل در ستیز قرار گیرد، پیمان مزبور فسخ و از نو قراردادی دیگر جایگزین می‌گردد." نتیجه‌ی سیاسی قرارداد اجتماعی شکل‌گیری جمهوری دموکراتیک بورژوازی بود. در واقع، این طبقه‌ی سرمایه‌دار بود که از معیار عقلانیت به نفع منافع طبقاتی خود بهره می‌جست و عقلانی بودن همچون ابزاری برای انجام اصلاحات علیه نظام قدیم جلوه‌گر می‌شد.

گفتیم که نظام سرمایه‌داری در آستانه‌ی شکل‌گیری خود همزادش را نیز به وجود آورده بود که این طبقه‌ی مزدبگیر با سرمایه‌داران تضاد منافع داشت. طبقه‌ی سرمایه‌دار که درگیر تضادهایی با اشرافیت بود، به ضرورت رشد و توسعه‌ی خود با تضاد کار و سرمایه نیز روبرو می‌شد. درست است که سرمایه‌داری ستم نظام ارباب- رعیتی قبلی را از بین برده بود اما در عوض، ظلم و ستم جدیدی را بر طبقات مزدبگیر جامعه اعمال می‌کرد. آن جامعه‌ی مبتنی بر عقل و خرد که داعیه‌ی رفاه همگانی و برابری را برای همه‌ی بشریت مطرح می‌کرد تضادهایش به واسطه‌ی بحران‌ها و از پس آن، مبارزه‌ی طبقاتی کارگران یکی‌یکی بیرون می‌زد. پرولتریزه شدن دهقانان و گسترش هر چه بیشتر ارتش ذخیره‌ی صنعتی که با قطع کمک‌های کلیسا به فقیران همزمان بود تضاد میان ثروتمندان و محرومان را عمیق‌تر کرد و به مفاهیم بشریت،

برادری، عدالت، برابری و امثالهم با دیده‌ی شک و تردید نگریسته می‌شد. تمامی نهادهای سیاسی و اجتماعی که حاملان تحقق و اجراکننده‌ی این مفاهیم بودند، وارونه عمل می‌کردند و توخالی بودن این مفاهیم بیش از پیش بر طبقات فرودست جامعه آشکار می‌گشت. مقاومت‌های اولیه‌ای که در برابر استثمار سرمایه‌داران شکل گرفتند به تئوریزه شدن دستگاهی نظری انجامید که سرانجام آن به وجود آمدن نظام‌هایی تخیلی بود که راهکارهایی ذهنی برای واقعیت‌ها ارائه می‌داد. این نظریه‌پردازان در پی آن بودند تا کل بشریت را نجات دهند. نجات‌دهنده در نظر آنان بشرِ زائیده‌ی جامعه مدرنی است که بنیان‌اش بر عقل استوار است. در دستگاه نظری آن‌ها ناعدالتی و نابرابری‌های موجود در جامعه که بر سر فقیران و محرومان آوار می‌گشت ناشی از تناقض‌های خود عقل بود. آن‌ها با آن که استثمار را بیش از همه محکوم می‌کردند اما نمی‌توانستند به منشأ استثمار پی ببرند. تنها کاری که با محیط بیرون و جهان واقعی می‌توانستند بکنند سرزنش و اندرزهای اخلاقی به جامعه بود. گویی به دنبال وجدان بیداری می‌گشتند که با نبوغ خود کل جامعه را سر و سامان دهد و نهایتاً این ثروتمندان بودند که مخاطب نصیحت‌های آنان قرار می‌گرفتند. نظریاتشان حاوی هشدارهایی برای ثروتمندان بود که "اگر فلان کار را در قبال محرومان انجام ندهید، آن‌ها شما را نیز به

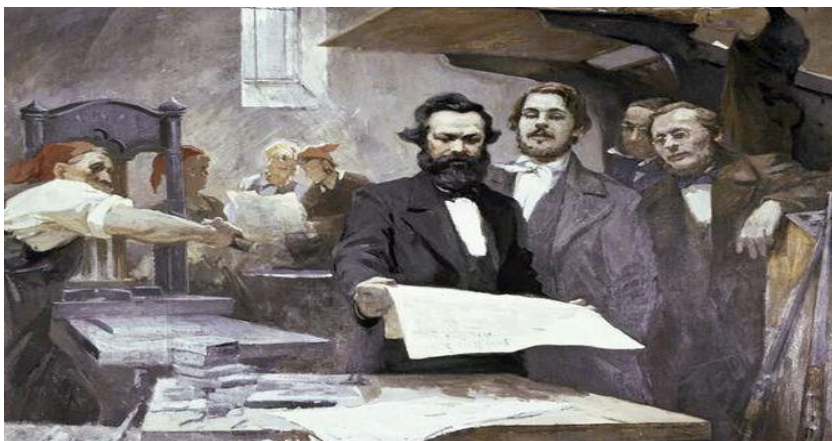
گورستان تاریخ خواهند سپرد." اما گوش ثروتمندان به این نصیحت‌های پدربانانه بدهکار نبود. جامعه مسیر تکامل خود را می‌پیمود و روز به روز صنعت پیشرفت می‌کرد و طبقه‌ی سرمایه‌دار از استثمار مزدبگیران فربه‌تر می‌شد.

نظریه‌پردازان **سوسیالیسم تخیلی** به این علت از پی بردن به منشأ نابرابری‌های طبقاتی ناتوان بودند که در دوره‌ای زندگی می‌کردند که طبقه‌ی کارگر و مبارزات‌اش به اندازه‌ی کافی رشد نکرده بود. از این‌رو آن‌ها تحت تسلط دورانی بودند که هنوز در آن صنعت بزرگ سراسر اروپا را فرا نگرفته بود و حتا در کشورهایی مانند فرانسه هنوز از صنعت پیشرفته خبری نبود. در نتیجه این نظریه‌پردازان تناقض‌های فلاسفه‌ی عقل را در جامعه تشخیص می‌دادند اما به دلیل شرایطی که در آن زندگی می‌کردند نظریات‌شان به همان شرایط محدود می‌گشت، تا جایی که نمی‌توانستند ماهیت و رسالت طبقات را به درستی تشخیص داده و چگونگی تکامل قوانین جامعه را کشف و تبیین کنند. حتا نمی‌توانستند از طبقه‌ی کارگر انقلابی سخن بگویند و به همین علت مدام در آرزوی نجات کل بشریت به سر می‌بردند. بشریتی که بعدها در دستگاه سوسیالیسم علمی به طبقات متضاد همواره در ستیز تقسیم شد.

به موازات رشد و توسعه‌ی نظام سرمایه‌داری و تشدید مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه این نظام تولیدی، واقعیت‌ها در جامعه خود را یکی پس از دیگری نشان می‌دادند و لزوم از نو پرداختن به تاریخ را یادآور می‌شدند. در نتیجه‌ی مبارزات طبقه‌ی کارگر بود که تاریخ دیگر به مانند گذشته به شکل لشکرکشی‌های دیوانه‌وار انسان‌های نخستین یا پدیدارهایی که به شکل تصادفی خالی از هر قانون‌مندی روی می‌دهند، توضیح داده نمی‌شد. بلکه جهان طبیعی و تاریخی همانند یک فرایندی تکاملی در نظر گرفته می‌شد که همواره در حال حرکت، تغییر و تحول بود. باید این موضوع توضیح داده می‌شد که تاریخ بشر توسط چه قوانینی به حرکت در می‌آید و نقش این قوانین در زندگی بشری چیست. کارل مارکس و فریدریش انگلس این آموزگاران بزرگ طبقه‌ی کارگر نشان دادند که تکامل‌های تاریخی حاصل تکامل خود انسان‌ها هستند. این نوع نگاه تکاملی به تاریخ بشر به ماتریالیسمی انجامید که متفاوت از ماتریالیسم مرسوم در قرن هیجدهم بود. ماتریالیسم تاریخی در واقع نظریه‌ای علمی در هم تنیده با جریان مبارزه‌ی طبقاتی موجود در جامعه بود که نشان می‌داد چگونه از یک شیوه‌ی تولیدی و ساختمان زندگی اجتماعی، شیوه‌ی تولیدی دیگری که کامل‌تر از قبلی است، بیرون می‌آید. تبیین می‌کرد

که چگونه از درون نظام برده‌داری، فئودالیسم و از درون آن نظام سرمایه‌داری به وجود آمده است.

این‌که این‌گونه نظریات در دستگاه نظری مارکس و انگلس جای می‌گیرد را باید در مبارزه‌ی طبقاتی که در آن دوره در جریان بود جست. این بازنگری در تاریخ مرهون مبارزات طبقاتی ستم‌دیدگان علیه ستمگران بود. یعنی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی استثمارگر بود که این امکان را فراهم می‌کرد تا نظریه‌پردازان طبقه‌ی کارگر سراسر تاریخ را مبارزه‌ی بین طبقات ببینند.



از دهه‌ی ۱۸۳۰ به بعد مبارزه‌ی طبقاتی در انگلستان و فرانسه شدت گرفته بود و ما در این دهه شاهد قیام‌هایی از جانب چارتیست‌هایی

بودیم که در سراسر انگلستان نظام سرمایه را به لرزه انداخته بودند. در واقع مبارزه‌ی طبقاتی بین دو طبقه در سراسر اروپا متناسب با رشد صنعت بزرگ و متمرکز شدن کارگران صنعتی پیش می‌رفت و فلسفه‌ی سوسیالیسم علمی همچون سلاحی در دست طبقه‌ی کارگری بود که شناخت و آگاهی طبقاتی را در اختیار او می‌گذاشت. چرا که سوسیالیسم علمی در پی تبیین و شناخت آن نظام اجتماعی بود که طبقه‌ی کارگر با آن سر‌آشتی نداشت. این علم در پی توضیح و بسط نظریه‌ی ارزش اضافی‌ای برآمده بود که بخش نپرداخته‌ی دستمزد کارگران را شامل می‌شد. نشان می‌داد که در هر کشوری که نظام تولید سرمایه‌داری در آن به وجود آمده ضرورتاً با مقاومت‌های طبقاتی روبرو بوده و اکنون در خود این نظام سرمایه‌داری طبقه‌ای وجود دارد که این طبقه‌ی انقلابی بر حسب جایگاه‌اش در تولید امکان‌هایی برای متشکل شدن دارد تا سرانجام نظام استثمار را سرنگون سازد و از پس آن، نظامی نوین را پایه‌گذاری کند که استثمار انسان از انسان در آن جایی ندارد.

آن دسته از نظریاتی که از آشتی‌پذیری تضاد کار و سرمایه دم می‌زدند و خود را عمدتاً در قالب علم اقتصاد سرمایه‌دارانه عرضه می‌کردند، به واسطه‌ی مبارزات کارگران ماهیت متناقض‌شان آشکار شده بود. برای طبقه‌ی کارگر بیش از پیش در نتیجه‌ی مبارزات‌اش آشکار می‌شد که

سرمایه‌داری نمی‌تواند رفاه همگانی را برای کلیه‌ی بشریت به وجود آورد. این واقعیات باعث شد تا مارکس و انگلس تاریخ تاکنونی جوامع را تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بدانند.^۲ آن‌ها پی بردند که افراد انسانی بر حسب شیوه‌ی تولیدی که در آن قرار دارند، به طبقات تقسیم می‌شوند که خود این طبقات محصول روابط و مناسباتی است که در آن زندگی می‌کنند. در هر دوره‌ی تاریخی که آن‌ها بررسی کردند به این نکته پی بردند که سازمان تولیدی که طبقات در آن قرار دارند، زمینه‌ی مادی برای سایر روابط اجتماعی است. یعنی اخلاق، آگاهی، فرهنگ، دین، نظام حقوقی و سیاسی طبقات در هم تنیده با نظام تولیدی‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. بر حسب این کشف ماتریالیسم تاریخی بود که انسان توانست هستی خود را توضیح دهد و قوانین حاکم بر رفتار و مناسبات اجتماعی را درک کند. **سوسیالیسم علمی** دیگر نه مانند سوسیالیسم تخیلی در پی ساختن نظام‌های اجتماعی کامل و به دور

۲. مارکس و انگلس تاریخ تاکنونی جوامع را سراسر مبارزه‌ی طبقاتی می‌دانستند که برای آن استثنایی نیز قائل بودند و آن تاریخ جوامع کمون اولیه است. در تاریخ بشر، کمون اولیه تنها دوره‌ای است که انسان‌ها در آن به طبقات اجتماعی تقسیم نمی‌شدند و در نتیجه تضاد میان طبقات نیز وجود نداشت.

از واقعیات جامعه بلکه تبیین آگاهانه‌ی مبارزه‌ای بود که بین طبقات کارگر و سرمایه‌دار در جریان بود.

به‌طور خلاصه، در این مقطع سوسیالیسم علمی همچون شناخت طبقه‌ی کارگر برای ادامه‌ی مبارزه تبیین شد. علمی که خود برگرفته از مبارزه‌ی کارگران و در عین حال منکشف‌کننده‌ی آن نیز است. سوسیالیسم علمی ریشه‌ی تضادهای طبقاتی را نه در ذهن افراد بلکه در آن شرایط مادی واقعی جستجو می‌کند که طبقات در آن زندگی می‌کنند. این علم همواره واقعیاتی را که در جامعه جریان دارد توضیح داده بدون آن‌که آن را مانند علم سرمایه‌دارانه وارونه کند. در واقع، سوسیالیسم علمی تجلی و بروز آگاهانه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است که برای پیشبرد صحیح و آگاهانه‌ی مبارزه با نظام سرمایه‌داری باید هر چه بیشتر این سلاح را شناخت و به کار بست. همان‌گونه که دیدیم، این علم در پی نظریه‌مند شدن مبارزات کارگران و تمامی زحمت‌کشان از ابتدای شکل‌گیری سرمایه‌داری بوده است. پس از نظریه‌مند شدن این علم دیگر نباید به آن همچون گزینه‌ای در میان علوم دیگر نگرسته شود بلکه ما کارگران ناچار به فراگیری آن به مثابه‌ی علم مبارزاتی طبقه‌ی کارگر برای رهایی و بسط و توسعه‌ی آن در زندگی و مبارزه‌ی کنونی‌مان هستیم.

پایان سخن

بخشی از مبارزه‌ی تاریخی طبقاتی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری و ستم طبقاتی ناشی از آن را مرور کردیم تا نشان دهیم که هر دستاورد طبقاتی کارگران نتیجه‌ی مبارزه‌ی آنان با طبقه‌ی ستمگر بوده است. دیدیم که مبارزات فردی کارگران نتوانست از پس زورگویی‌های سرمایه‌داران برآید و تغییری در زندگی و معیشت آن‌ها دهد. در وضعیت کنونی جنبش کارگری در ایران نیز سویه‌هایی از این نوع مبارزه‌ی منفردانه‌ی کارگران را شاهد هستیم. بسیار می‌شنویم که کارگر فلان بخش تولیدی خودسوزی کرد و یا کارگران در طلب دستمزدهای معوقه به صورت فردی نزد مدیریت رفته و آن‌ها نیز از طریق مساعده یا وعده و وعیدهای دیگر کارگران را سرمی‌دوانند. آمارهای مربوط به اخراج کارگران در نتیجه‌ی اعتراض‌های فردی آنان که جای خود دارد. حتا بسیاری از کارگران از ترس اخراج و جریمه و پرونده‌سازی‌ها از رودررو شدن فردی نیز با کارفرمایان اجتناب می‌کنند. طبقه‌ی کارگر دستاوردهایی را هم که در طی مبارزات دهه‌های قبل به دست آورده بود با تهاجم گسترده‌ی سرمایه‌داران در دهه‌های اخیر از دست می‌دهد. دولت سرمایه‌داری موجود همانند دیگر دولت‌های پیشین برای تقویت بخش خصوصی و واگذاری واحدهای تولیدی به دست پیمان‌کاران خصوصی به صورت مداوم با اتاق‌های بازرگانی

سرمایه‌داران جلسه برگزار می‌کند. نتیجه‌ی این جلسات آزادسازی روز به روز قیمت‌ها، مقررات‌زدایی از محیط‌های کار و حتا از بین رفتن قراردادهای یک ماهه و در یک کلام هجوم افسارگسیخته‌ی سرمایه‌داران به معیشت طبقه‌ی کارگر است. این وضعیتی است که هرچه پیش می‌رویم بیشتر بر دوش کارگران و خانواده‌هایشان سنگینی می‌کند. تمامی این تهاجمات سرمایه‌داری در دوران معاصر تحت نام عام "سیاست‌های نئولیبرالی" بر طبقه‌ی کارگر حُقنه می‌شوند و آن‌ها را بیش از پیش به سمت برگزاری تجمعات اعتراضی و اعتصاب‌های درون محیط کار سوق می‌دهند. مبارزات خستگی‌ناپذیر کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه علیه بخش خصوصی، مبارزات کارگران صنعت نفت و پتروشیمی در شهرهای جنوبی ایران در پیگیری افزایش دستمزدها و بیرون راندن پیمان‌کاران، مبارزات چندین‌ساله‌ی کارگران آذربایجان و هیپکو، کارگران شرکت اتوبوس‌رانی تهران و بسیاری اعتصاب‌های دیگر از آن جمله‌اند.

روندی که در اعتراضات کارگری چند سال اخیر به طور معمول پی گرفته می‌شود، اعتصاب برای دستمزدهاست. کارگران در این راه بسیار تلاش پیگیرانه‌ای از خود نشان می‌دهند و حتا بعضاً شاهدیم که تجمعات خود را تا جلوی استانداری‌ها، فرمانداری‌ها و وزارت کار ادامه می‌دهند. نهایت دستاوردی که کارگران به دست می‌آورند، پرداخت یک

الی دو ماه از دستمزدهای معوقه است. آن هم در بهترین حالتی که با وعده‌های کارگزاران دولتی همراه نباشد. این پرداخت‌ها و وعده‌های رنگارنگ از سوی سرمایه‌داران، موقتی و گذرا بوده و تنها کارکرد سیاسی آن جلوگیری از پیش‌روی‌های طبقاتی کارگران است. هنگامی که این دستاوردهای لحظه‌ای با تاکتیک‌هایی در راستای پیش‌روی‌های کارگران همراه نباشد نتیجه مشخص است. این روندها، ناامیدی و عقب‌نشینی از ادامه‌ی مبارزه را به کارگران تحمیل کرده و جا را برای پیش‌روی‌های سرمایه‌داران باز می‌کند. چرایی اقدامات و روندهایی همچون خودسوزی کارگران، ترک محیط‌های کار با این خوشبینی که می‌توان کار بهتری پیدا کرد، ورود بخشی از کارگران به بورس با این امید که می‌توان چندرغازی نیز از آن‌جا به جیب زد و ناکافی بودن دستمزدها را به این طریق جبران کرد و غیره همگی در این بستر قابل فهم می‌شوند.

به تجربه‌ی تاریخی کارگران انگلستان بازگردیم و ببینیم آن‌ها برای خروج از این بن‌بست‌های طبقاتی چه کردند. همان‌گونه که دیدیم آن‌ها خشم و کینه‌ی اولیه‌ی خود از سرمایه‌داران را با بزهکاری و دزدی از آن‌ها نشان دادند. در ادامه‌ی مسیر، عدم کارایی این شکل از مبارزه برای آن‌ها آشکار شد و زمانی که پی بردند که با روش‌های فردی نمی‌توانند بهبودی در اوضاع خود دهند، به شیوه‌های جمعی مبارزه

روی آوردند. زمانی که تولید صنعتی در مقیاس گسترده‌ای رشد کرد و طبقه‌ی کارگر در وضعیت مادی مشترکی از لحاظ دستمزدها و سطح معیشت قرار گرفت، اعتصاب به ابزار مبارزاتی کارگران تبدیل شد. آن‌ها در پی تغییر وضعیت دستمزدها و اعتراض به شرایط استثمارگونه‌ی حاکم بر کار دست از کار می‌کشیدند و بدین‌گونه با توقف روند تولید، کارفرمایان سرمایه‌دار را تحت فشار قرار می‌دادند. در نتیجه‌ی اعتصاب‌ها رقابت از صفوف آن‌ها کنار می‌رفت و جای آن را همبستگی طبقاتی می‌گرفت. آن‌ها هر چه پیش می‌رفتند، به قدرت و اتحاد خود بیشتر پی می‌بردند و به این نتیجه می‌رسیدند که برای جلوگیری از سقوط ارزش نیروی کار و افزایش دستمزدها به نیروی متحدکننده‌ای در بین خود نیاز دارند. چراکه هیچ یک از سرمایه‌داران راضی نخواهند شد که دستمزدها را بدون فشار و دخالت کارگران افزایش دهند. این نیروی متحدکننده همانا تشکلیابی کارگران بود. تشکلاتی که از درون اعتصاب‌ها سر بر می‌آوردند بر انسجام و آگاهی مبارزات می‌افزودند و خود نیز در نتیجه‌ی مبارزه‌ی آگاهانه‌ی کارگران گسترش می‌یافتند.

در جنبش کارگری ایران غیاب تشکلیابی کارگران در اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری، صفوف آن‌ها را پراکنده کرده و باعث ضعف و تنزل هر چه بیشتر سطح مبارزه‌ی طبقاتی شده است. در نبود تشکلات مستقل کارگری، شورای عالی کار که یک نهاد سرمایه‌دارانه است،

دستمزدهای طبقه‌ی کارگر را تعیین می‌کند. به جای نمایندگان واقعی کارگران، نمایندگان کارفرمایی، دولت و نهادهای کارگری سرمایه‌دارانه مانند خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار در جلسات مربوط به زیست طبقه‌ی کارگر حضور دارند! در نبود این ابزار مبارزاتی است که سرمایه‌داران جری‌تر شده و درصد باز پس‌گیری افزایش دستمزدها برآمده‌اند و در بوق و کرنا می‌کوبند که افزایش دستمزد کارگران باعث ایجاد تورم و بالا رفتن قیمت کالاها شده است! درحالی‌که ما در تجربه‌ی جنبش اتحادیه‌ای کارگران انگلستان دیدیم که این اتحادیه‌ها و تشکلات واقعی کارگران است که سطح مزدها را با توجه به سود سرمایه‌داران تعیین کرده و به آن‌ها تحمیل می‌کنند.

حال چرا لازم است تا تشکلات کارگری مستقل باشند؟ استقلال از که و از چه؟ بار دیگر ناگزیریم به تجربه‌ی تاریخی مبارزاتی طبقه کارگر رجوع کنیم. همان‌گونه که دیدیم در دوره‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ منافع طبقاتی کارگران از منافع بخش مرفعی طبقه‌ی سرمایه‌دار جدا و آشکار نگشته بود. روی آوردن طبقه‌ی کارگر به مبارزه‌ی سیاسی و متشکل‌شدن در جنبش چارتریستی و شکست این جنبش آن نقطه عطفی بود که کارگران فهمیدند طبقه‌ی سرمایه‌دار دیگر در ادامه‌ی مبارزه نمی‌تواند مرفعی عمل کند. در انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ فرانسه، تبدیل طبقه‌ی سرمایه‌دار به طبقه‌ای سراسر ارتجاعی در سطح تاریخی-

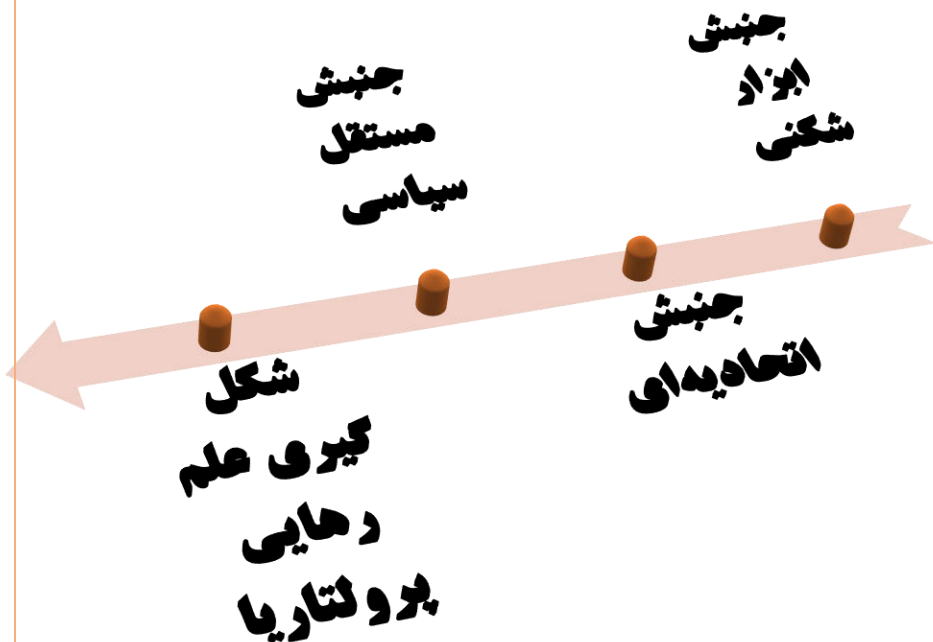
جهانی کامل شد و از آن پس طبقه‌ی کارگر نیرویی ضد انقلابی را در مقابل خود می‌بیند که با پیگیری تمام به سرکوب طبقاتی کارگران در همه‌ی سطوح می‌پردازد. برحسب این آموزه‌های مبارزاتی است که طبقه‌ی کارگر استقلال طبقاتی را باز می‌شناسد و به حکم بازشناسی این استقلال در تلاش برای ایجاد تشکلات مستقل، ادامه‌ی مبارزات سیاسی را در پیش می‌گیرد. ایجاد تشکیلات سیاسی مستقل طبقاتی از نفوذ و تسلط هرگونه تشکیلات غیرکارگری در مبارزات روزمره‌ی کارگران جلوگیری می‌کند. این تشکلات باید مستقل از منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت‌های سرمایه‌داری باشند.

در شرایط حال حاضر ایران که انقلابی‌گری طبقه‌ی سرمایه‌دار به لحاظ تاریخی-جهانی از مدت‌ها پیش به سر آمده و ماهیت ارتجاعی این طبقه آشکار گشته هر نهاد و جریانی که از مترقی بودن طبقه‌ی سرمایه‌دار و یا بخشی از آن به دلایلی واهی همچون تکمیل جمهوری‌خواهی، انقلاب دموکراتیک، ساخت سرمایه‌داری متعارف و این‌گونه لاپائئات دفاع کند، در راستای فریب کارگران حرکت کرده است. همچنین نهادها و تشکیلات سرمایه‌دارانه و حتا نهادهای کارگری سرمایه‌دارانه (خانه‌ی کارگر، شوراهای اسلامی کار) به دلیل آشکار شدن ماهیت ضد کارگری‌شان در این سال‌ها نمی‌توانند در مبارزه‌ی کارگران به‌عنوان متحد او به حساب آیند. بنابراین تا زمانی که

طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی نتواند تشکیلات مستقل خود را ایجاد و احیا کند و همچنان صف خود را از دولت سرمایه‌داران و اپوزیسیون سرمایه‌دارانه جدا و مستحکم نکند، ناگزیر این طبقه‌ی سرمایه‌دار خواهد بود که مبارزه‌ی او را سمت و سو داده و آگاهی کارگران را سازمان‌دهی خواهد کرد. زمانی که آگاهی سرمایه‌دارانه بر جنبش کارگران سایه اندازد امکان فراروی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر از بین خواهد رفت. عدم این صف‌بندی از سوی طبقه‌ی کارگر مبارزات آن‌ها را به انحراف کشانده و کارگران را دنباله‌روی جریان‌های مختلف ارتجاعی خواهد ساخت.

ادامه دارد...

تاریخچه‌ی جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (۱) از شکل‌گیری تا استقلال طبقاتی



پیکان (پیک کارگران ایران)

www.peykaan.com